



با آثاری از:

- حسین مبارز
- محمدعلی جعفری
- یوسف عارفی
- محمدحسین فیاض
- رضا عطایی
- عیسی نوری
- محمد امینی
- حبیب‌الله فهیمی
- عباس اسدیان

آنچه در این پرونده می‌خوانید:

- حزب وحدت اسلامی افغانستان در عصر دولت‌های امریکایی در افغانستان
- حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان
- وضعیت هزاره‌ها قبل از تشکیل حزب وحدت
- شکل‌گیری حزب وحدت به مثابه استیلای گفتمان عدالت‌خواهی بر جامعه هزاره
- حزب وحدت تجلی احیای هویت و احقاق حقوق
- حزب وحدت اسلامی و انشعاب‌های ناگزیر
- حزب وحدت و کاهش حمایت مردمی
- تأملی بر افول حزب وحدت اسلامی افغانستان
- کیمیای وحدت
- حزب وحدت اسلامی افغانستان به مثابه آگاهی تاریخی

# حزب وحدت

## ویژه‌نامه

پرونده‌ای به مناسبت  
 سی‌امین سال تاسیس  
 حزب وحدت اسلامی افغانستان



## حزب وحدت اسلامی افغانستان در عصر دولت‌های آمریکایی در افغانستان



[عکس] حسین مبارز

«حزب وحدت اسلامی افغانستان»، با دبیر کلی محمدکریم خلیلی، که یک حزب فعال در صحنه سیاسی افغانستان است، در واقع میراثی است از فعالیت و بخشی از سیاست‌های رهبر شهید عبدالعلی مزاری، شهید معلم بهار معروف به «افتخاری سرخ» و شهید صادقی نیلی که در سال ۱۳۳۸ در بامیان تشکیل شد.

کارنامه این حزب فراز و نشیب‌های زیادی دارد که مهمترین بخش‌های آن در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ در غرب کابل رقم خورد و تاریخ سیاست اجتماعی را در افغانستان به خصوص در حوزه گفتمان حکومت‌داری دگرگون کرد، کردار عملی و گفتمانی حزب وحدت بر مبنای عدالت اجتماعی تعریف می‌شد و عبور از آن خط قرمز این حزب به حساب می‌آمد.

حزب وحدت از سال‌های ۱۳۸۰ به بعد با حضور دبیر این حزب در دولت انتقالی و پس از آن با ریاست حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان تا زمان حال دچار چالش‌های اجتماعی متنوعی شده است که در مجموع به فرسایش کادرهای سیاسی و نیروهای کاریزمای این حزب شده است. در سه محور می‌توان به این حزب نگاه جریان‌شناسی داشت:

**۱)خواست جامعه هزاره از حزب وحدت در عصر حضور جوامع جهانی در افغانستان:**

با شراکت مستقیم دبیرکل حرت وحدت، در کادر دولت افغانستان، این حزب به شکل مستقیم از طرف جامعه‌ی هزاره مسئول اعاده حیثیت و اخذ قدرت سیاسی-اجتماعی شناخته می‌شد؛ تا هر آنچه را از امنیت اجتماعی، حقوق سیاسی، مدنی، و مذهبی و حتا سرزمین، از جامعه هزاره در گذشته‌ها سلب شده بود باز پس گرفته شود؛ حد اقل انتظار هزاره‌ها از دبیر کل حزب وحدت این بود که هزاره‌ها مانند دیگر جوامع در قدرت سیاسی کشور سهیم باشند و بر این باور بودند که با حضور سیاسی و نظامی کشور قدرتمند جهان و اتفاق جهانی رویکرد گفتمان شهید مزاری در باب جوامع افغانستان تا حد امکان عملی شود؛ اما ظاهراً جریان‌های سیاسی و رهبران قومی در افغانستان لیاقت برتافتن جامه‌ی گفتمان عدالت را نداشتند و آرزوی هزاره برای عدالت اجتماعی هنوز به یک رؤیا می‌ماند.

محمدکریم خلیلی با اینکه مدت‌ها معاونت ریاست‌جمهوری در دولت را داشت حتا موفق نشد حداقل سیاست گفتمان عدالت سیاسی-اجتماعی را در داخل دولت مطرح کند. در دو سال اول معاونت، او نتوانست حتا یک متر جاده آسفالت در چند ولایت هزاره‌نشین را از مسیر بودجه دولت بسازد، یا بیمارستان و مکتب را آباد کند. هیچ گونه خدمات فرهنگی برای مردم ارایه نشد. مدیرانی که از طرف این حزب در بعضی از ولایت‌ها معرفی شده بود، بسیار نالایق بودند؛ لذا سوءمدیریت آنان سبب شد تا اندک بودجه ولایت‌های هزاره‌نشین برگشت بخورد! بی‌کفایتی در مدیریت یک حزب سیاسی با سابقه‌ی مثبت سبب شد که ذهنیت مردم نسبت به حزب وحدت اسلامی تغییر کند و در نهایت آرای حزب وحدت اسلامی از نود و پنج درصد (۹۵٪) به سی درصد (۳۰٪) تنزل کند.

اکثریت جامعه هزاره از نتیجه دست‌آوردهای سیاسی و مدنی حزب وحدت اسلامی افغانستان، از دهه‌ی هشتاد تا کنون به شدت ناراضی هستند؛ و دلیل آن را بی‌کفایتی مدیریت رهبری سیاسی و سیاست خنثای محمدکریم خلیلی در حوزه‌ی دولت‌داری می‌دانند.

**۲) فرسودگی و سیر نزولی حزب وحدت در حوزه قدرت و نفوذ اجتماعی:**

حزب وحدت اسلامی افغانستان، با سیاست تسامح و سکوت در مورد تضییع حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره ها در یک‌ونیم دهه‌ی اخیر، دچار بحران در حوزه نفوذ اجتماعی شد؛ لذا دبیر کل این حزب با اندک تقدیرنه‌گی‌ای که در اختیار داشت، بدون شناخت دقیق لایه‌های اجتماعی فعال در جامعه دست به تشکیل کنگره در کابل زد که تنها به یک طنز سیاسی انجامید و به هیچ به تغییر ساختاری و فنی نینجامید و حزب همچنان رو به فرسودگی پیش می‌رفت. فرسودگی حزب وحدت از نظر کادر سیاسی و فرهنگی، مانع از آن شد تا این حزب بتواند به نوسازی خود بپردازد و به بالندگی سیاسی برسد. افراد خاص این حزب که از طرُق خاصی تمویل مالی می‌شدند، نه مرکزیت خود حزب، سبب شد این حزب فاقد تصمیم‌گیری منسجم در داخل کشور شود و این موضوع باعث ایجاد سوءتفاهم در میان افراد این حزب شد که حتا بعضی از شخصیت‌های این حزب از آن خارج شدند یا به گوشه‌ی انزوا پناه بردند.

هنوز این حزب همان سیر نزولی را در حوزه سیاست و اجتماع می‌پیماید، هرچند که دبیر کل این حزب رقیبی در داخل حزب ندارد اما از یاران قدیمش ترس دارد که بخواهد اسرار آن حزب را با آنها در میان بگذارد و از فرسودگی بیشتر سیاسی و اجتماعی حزب جلوگیری کند.

محمدکریم خلیلی سعی دارد به تنهایی حزب و سیاست حزب را کنترل کند؛ چون فکر می‌کند تصمیم‌گیری فردی ایشان بدون جنجال و دغدغه بوده و نیاز به وقت‌کشی و مشورت دیگران نیست؛ زیرا او به نظر خود می‌داند که دوست و دشمن کی‌ها هستند و صلاح در چیست، درحالی‌که او هر روز پیرتر می‌شود و سرانجام سرنوشت این حزب باسابقه، ناروشن بوده و قابل پیش‌بینی نیست. در عین حال محمدکریم خلیلی بر این امر نیز آگاه است که حداقل فعلاً تنها مانده است.

**۳) وضعیت و جایگاه حزب وحدت اسلامی افغانستان در حوزه قدرت و سیاست:**

حزت وحدت اسلامی در زمان کنونی، نسبت به گذشته بسیار تضعیف شده است و از حوزه نفوذ قدرت و سیاست اجتماعی آن کاسته شده است، درحالی‌که این حزب تا یک‌ونیم دهه پیش از گروه‌های بازیگر در صدر قدرت قرار داشت ولی فعلاً به گروه‌های دسته دوم بدل شده است؛ هرچند که رهبر این حزب سعی کرده است تا با گماشتن افراد این حزب در رأس بعضی از ادارات دولتی جایگاه خود را در قدرت و سیاست حفظ کند ولی هرگز این روش به تعمیق و گسترش نفوذ حزب در جامعه کمک نکرده است. گماشتن افراد نالایق در بعضی از موقعیت‌های رسمی دولت از طرف حزب وحدت باعث شده است که بدگمانی عمیق‌تری نسبت به صلاحیت رهبری جامعه هزاره در حوزه عمومی ایجاد شود، که این روش به روند فرسایش حزب کمک کرده است.

در چند سال اخیر بعد از جداشدن رهبر حزب وحدت از کادر دولت، بنیادهای اقتصادی این حزب به شدت تضعیف شده و چون حزب وحدت با ازدست‌دادن حوزه نفوذ اجتماعی‌اش قادر به تأمین نیازهای مالی خود نیست، لذا رهبری این حزب دست به هر دری می‌زند تا حداقل موقعیت سیاسی خویش را در پشت‌پرده‌ی بازی سیاسی حفظ کند. به همین سبب حتا سعی کرده است مانند دوران جنگ با اتحاد جباهیر شوری و بعد از آن با کشورهای خارجی دست به تعاملات جدید بزند تا شاید در انتخابات آینده به بهبود قدرت اجتماعی و سیاسی حزب در کشور کمک کند. روش تعامل با خارجی‌ها از طرف حزب وحدت به دلیل گسسته‌شدن رابطه‌ی این حزب با اکثریت جامعه هزاره بوده است. چون جامعه نه تنها صلاحیت و تصمیم‌گیری این حزب را در سیاست و قدرت بیمه می‌کند بلکه از فرسودگی آن جلوگیری نموده و به نوسازی آن نیز کمک می‌کند و از این گذشته، هزینه این حزب را به تناسب حوزه‌ی فعالیت آن بسیار کاهش می‌دهد. اما به دلیل گسست رابطه با جامعه، هزینه‌های اداره حزب بالا رفته و باید از جایی تهیه کند.

در نهایت در زمان حال حاضر، حزب وحدت با مرگ سیاسی دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ اما پیروزی این حزب بر سرنوشت رو به افول خود بستگی به یک معجزه سیاسی و اجتماعی و حتا جنگ دارد!

## حزب وحدت

### تجلی احیای هویت واحقاق حقوق

[عکس] رضا عطایی

افتراق و چندپارگی را می‌توان ویژگی مشترک گروه‌ها و احزاب شیعه و سنی در طول چند دهه اخیر تاریخ افغانستان معاصر دانست. علل آن در مسائلی چون تمایلات شخصی و منافع نخبگان، قوم‌گرایی و همچنین در رنگین بودن سیاست سایر کشورها در قبال این احزاب، ریشه دارد.

تکثرگرایی گروه‌های هزاره و همچنین مهم تلقی نشدن آن‌ها توسط جریانات جهادی سنی، رهبران احزاب هشتگانه به ویژه رهبران نصر و پاسداران را بیشتر به شرایط و اوضاع زمانه آگاه ساخت و زمینه‌ها را برای وحدت احزاب شیعی هزاره فراهم می‌کرد، ناگفته نماند فعالیت‌ها و تلاش‌ها برای اتحاد احزاب اسلام‌گرای سنی در پاکستان نیز به احزاب شیعی برای وحدت انگیزه می‌داد.

بروز نشانه‌های آشکار گسترش اندیشه‌های ضد شیعی در میان گروه‌های سنی در آستانه شکست شوروی نیز از عوامل وحدت‌بخش محسوب می‌شود. برخی گروه‌های وهابی افغان ضد شیعی که از حمایت گروه‌های تندروی پاکستانی و نیز دولت عربستان برخوردار بودند، تبلیغاتی را علیه شیعیان افغانستان به راه انداختند. برای نمونه گروه موسسم به «جماعه الدعوة الی القرآن و السنه» اعلامیه‌هایی علیه شیعیان صادر کرد که در آن‌ها به رافضی بودن شیعیان و برخورداری از حمایت ایران، روسیه و رژیم کابل اشاره شده بود. (احمدی، ۱۳۹۰ش: صص ۲۲۸\_۲۳۲)

مجموع این عوامل منجر شد فرآیند وحدت احزاب و گروه‌های شیعی هزاره در سال ۱۳۶۷ به بعد آغاز شود. نخستین گام در این فرآیند برپایی کنگره وحدت در پنجاب از ۲۱ تا ۲۴ اسد (تیر) ۱۳۶۷ بود و آخرین گردهمایی نیز ۲۵ اسد ۱۳۶۸ در بامیان برگزار شد و ۹ روز به طول انجامید که ثمره آن تاسیس «حزب وحدت اسلامی افغانستان» شد. مبارزه با رژیم کابل تا سقوط آن، تاکید بر استقلال و تمامیت ارضی و هم‌بستگی ملی افغانستان و همکاری با گروه‌های سنی از جمله اصول «میثاق وحدت» بود. و همه گروه‌های شیعی هزاره به استثنای حرکت اسلامی آیت‌الله آصف محسنی، در چارچوب «حزب وحدت» یک‌پارچه شدند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵ش: صص ۴۷۶\_۴۸۶)

حزب وحدت به سرعت فراگیر شد و جایگاه مهمی در تحولات کشور یافت. هم‌بستگی که حول حزب وحدت نصیب هزاره‌ها شده بود به آن‌ها قدرت نظامی و در نتیجه قدرت سیاسی و چانه‌زنی خوبی داده بود، چرا که حزب وحدت می‌توانست از راه اتحاد با گروه‌های سنی در جهت گرفتن امتیازات بیشتر برای جامعه هزاره‌ی شیعه افغانستان گام بردارد. و هدف اصلی حزب وحدت نیز در این سالها شناسایی حقوق مذهبی و مدنی شیعیان افغانستان از سوی گروه‌های جهادی افغانستان و در نتیجه دولت‌های انتقالی و موقت کشور بود. (احمدی، ۱۳۹۰ش: ۲۳۵)

گفتمان حزب وحدت را احقاق حقوق پایمال شده هزاره‌ها با دال عدالت‌خواهی و بازخوانی رنج‌ها و محرومیت‌های تاریخی این قوم شکل می‌داد، این رویکرد پس از سقوط دولت مارکسیستی کابل و آغاز جنگ‌های حزب وحدت با اتحاد اسلامی سییاف و جمعیت اسلامی ربانی که در ادبیات حامیان حزب وحدت به «مقاومت غرب کابل» شهرت دارد، به اوج خود رسید. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰ش: صص ۵۲۰\_۵۳۴)

به طور کلی می‌توان گفت که حزب وحدت اسلامی از اوایل دهه ۱۹۹۰ تحت رهبری عبدالعلی مزاری در قامت یک جریان قدرتمند که هم خود را به مبنای دینی متعد می‌دانست و هم اهداف ناسیونالیسم هزاره‌ای یا به تعبیر بهتر حقوق و منافع قوم هزاره را دنبال می‌نمود در عرصه داخلی و بین‌المللی شیعیان هزاره افغانستان را نمایندگی می‌نمود. حزب وحدت و عبدالعلی مزاری به ویژه در جریان «مقاومت غرب کابل» به عنوان یک منجی هویت‌بخش مورد احترام اکثریت قاطع هزاره‌های افغانستان قرار داشتند. (شفاهی، ۱۳۹۳ش: ۳۵۱\_۳۵۵) از همین روی جناب داکتر حمید احمدی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در اثرشان بعد از بررسی عملکرد حزب وحدت و نقش محوری عبدالعلی مزاری در آن، می‌نویسد؛ مزاری پس از کشته شدن به دست طالبان در میان هزاره‌های افغانستان به یک «چهره افسانه‌ای» تبدیل شد و «پدر ملت هزاره» لقب یافت. (احمدی، ۱۳۹۰ش: ۲۴)

در خاتمه این یادداشت خوب است این نکته را درباره احزاب در افغانستان ذکر کنیم، برخلاف ماکس وبر که احزاب را فرزندان دموکراسی می‌دانست (نقیب‌زاده، ۱۳۹۳ش: ۱۸) احزاب در افغانستان مولد عوامل ساختار اجتماعی و فرهنگی و اقتصاد سیاسی قومی با چاشنی مذهبی است که در راستای تأمین منافع شخصی و قومی نخبگان سیاسی زاده می‌شوند و به حیات خود ادامه می‌دهند. در این میان داستان تشکیل حزب وحدت متفاوت و جداست. تاسیس حزب وحدت از یک سوی پایانی بر دوران تیره و تار خاموشی اجباری هزاره‌ها و از سوی دیگر آغازی نو بر صفحه تاریخ، و احیای هویت و احقاق حقوق بود.

گزیده منابع؛

۱) احمدی، حمید. سیر تحول جنبش‌های اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰

۲) دولت‌آبادی، بصیر احمد. هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش، ۱۳۸۵

۳) دولت‌آبادی، بصیر احمد. شناسنامه افغانستان، تهران: عرفان، ۱۳۹۰

۴) شفاهی، امان الله. جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر، کابل: امیری، ۱۳۹۳

۵) نقیب‌زاده، احمد. احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، تهران: قومس، ۱۳۹۳



# حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان

**حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان**  
 با این که در ظاهر فاقد ساختار منظم یک حزب است اما در صحنه عمل نسبت به بقیه احزاب سیاسی با عمر نسبتاً کوتاه خود موفق تر بوده است. در سیاست داخلی حتا در حوزه دفاع نظامی مستقیم در امنیت هزاره‌ها نقش داشته است و در مواردی مستقیماً وارد نبرد با گروه‌های تروریستی مانند طالبان و القاعده و داعش شده است که تا به حال موارد عملیاتی آن موفقیت‌آمیز بوده است.

**حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان**  
 در رابطه‌ی تعامل قدرت با دولت‌های خارجی ذی‌دخل در امور سیاسی و امنیتی افغانستان با مستشاران به خصوص آمریکایی از موضع قدرت برخورد کرده است که دو دلیل می‌تواند این گزینه را تقویت کند: اول) این که آرای این حزب در میان جامعه هزاره ضریب بالایی داشته است که هیچ سیاستی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. دوم) این که محمد محقق از طریق تعامل با ایران توانسته است به خصوص آمریکا و پاکستان را متقاعد کند که به راحتی نمی‌تواند دیدگاه‌های این حزب را نادیده بگیرد؛ چون از پشتوانه خارجی مؤثر در کشور برخوردار است؛ چون افغانستان در هر شرایطی ناگزیر است با دو کشور در ظاهر دوست اما در واقع دشمن افغانستان که همسایه اند با سیاست تعامل و تساهل برخورد کند.



هر روز بدتر از گذشته می‌شود. محمد محقق به هیچ یک از وعده‌هایی که با تیم عبدالله به جامعه هزاره داده بود، عمل نکرده است و قادر به اجرای آن نیست و حتا قادر به پاسخ گفتن و توجیه آن نیز نمی‌تواند باشد. این وضعیت تنها شامل جامعه هزاره نمی‌شود بلکه در کل کشور به طور نامطلوبی بحران ناامنی، اقتصادی و بیکاری گسترش یافته است؛ اما ناامنی‌ها به گونه خاصی و هدفمند، هزاره‌ها را هدف قرار می‌دهد. هرچند که عامل اصلی آن کشورهای خارجی و به خصوص دو کشور همسایه ما است، اما مردم افغانستان، دولت و حزبی را مسئول می‌دانند که با وعده‌های آنان به آنها رأی داده است. محمد محقق موفق نشده است به خصوص به چند وعده خود که ولایت ساختن بخش‌های وسیع از مناطق هزاره‌نشین را در بر دارد عمل کند، و هیچ گونه خدمات فرهنگی، ساخت‌وساز و طرح بهبود معیشت مردم در حوزه کسب آرای خود عمل کند، درحالی‌که این مناطق از محروم‌ترین بخش‌های کشور است. از باب مثال، ولایت دای‌کندی هنوز یک متر سرک (جاده) آسفالت‌شده ندارد! این موارد در حدی نگران‌کننده است که شاید اگر گزارش مستند از آن سرزمین تهیه شود، کسی باورش هم نمی‌شود! ولی محمد محقق با وعده‌های کلان از همان مردم رأی جمع‌آوری کرده است.

محمد محقق در مواردی مستقیماً به هزاره‌ها در صحنه نبرد قومی کمک کرده است. هر چند که این کمک‌ها ناچیز بوده اما تأثیر تبلیغاتی داشته است، ولی ناپختگی و عدم منش سیاسی یک مرد دولتمدار در بدنه دولت سبب شد که محمد محقق به یک‌باره در قبال حرکت‌های مدنی و اجتماعی مردم با ادبیات فرماندهان شمال افغانستان پاسخ بی‌نهایت مضحک و فجیعی در حضور مردم و رسانه‌ها در ارگ ریاست‌جمهوری ارایه کند، حتا محمد محقق قادر به تحمل مشورت با دوستان نزدیکش نبود؛ لذا شهدای جامعه هزاره را که افراد مسافر و ملکی بود، و عصاره‌ی شعارها و دردهای عدالت‌خواهی جامعه هزاره بود «گوشت‌های قصابی» خواند! از آن گذشته، در این حرکت تنها هزاره‌ها نبودند که به خیابان و ارگ ریاست‌جمهوری آمده بودند؛ بلکه نخبه‌های تمام جوامع افغانستان در آن حضور داشتند. پاسخ محمد محقق به عنوان رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان از موقعیت رسمی دولت، چنان اهانت‌آمیز بود که حتا یکی از مشاوران ایشان بعد از سخنان ایشان در صفحه اصلی فیس‌بوک خود نوشت من هیچ موضعی در قبال سخنان محقق ندارم. در واقع محقق از سر قله سیاست و قدرت به دره سقوط کرد؛ ولی به نظر من، در سرزمین خراب‌آباد افغانستان، هنوز حافظه اجتماعی آن‌قدر قوی نشده است که بتواند آن را از یاد نبرد. محقق یک‌بار با عبدالرب رسول سیاف (رهبر حزب اتحاد اسلامی افغانستان) نیز هم‌پیمان شد و مردم به شدت از این موضوع خشمگین شدند؛ ولی افکار عمومی نتوانست این مورد را تحلیل محتوا کند و به حافظه درازمدت خود بسپارد، و بعد از مدتی دوباره به محمد محقق آرای بالایی را تقدیم کردند. در نتیجه، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان پس از یک ظهور و افول غیرمنتظره هنوز یکی از بازیگران صحنه سیاسی و حتا نظامی افغانستان است؛ ولی سرنوشت آینده‌ی آن در هاله‌ای از ابهام به سر می‌برد؛ چون نه تنها این حزب یک ساختار منسجم ندارد بلکه محمد محقق نیز مانند خلیلی در معرض سال‌خوردگی و مریضی قرار دارد. این احتمال می‌رود که حزب محمد محقق قبل از اینکه فرسوده شود به یک‌باره زوال کند، و زوال حزب محمد محقق بستگی به اراده و آگاهی سیاسی جامعه هزاره دارد که آیا می‌خواهد جامعه‌هایش را در حوزه‌ی قدرت و سیاست نو کند یا هنوز به همان سادگی و خوش‌باوری گذشته‌اش قناعت می‌کند!

ظهور رعدآسا و نفوذ قارچ‌گونه‌ی حزب محمد محقق، هرچند که یک ساختار منظم حزب را نداشت اما در عمل حدود سی درصد آرای جامعه هزاره را به خود اختصاص داد و در تمام انتخابات‌ها حتا در پارلمان نیز تأثیر مستقیم گذاشت و بر تعیین ریاست پارلمان نیز انگشت گذاشت، تا اراده‌اش را بر اکثریت تحمیل کند، اما هنوز اعتراض‌های مدنی هزاره‌ها در اوج خود بود که محمد محقق طی ائتلاف جدید با عبدالله عبدالله (نامزد حزب جمعیت اسلامی افغانستان) توانست توازن قدرت را برخلاف اراده‌ی دولت‌های خارجی در افغانستان رقم بزند و اراده آنها مبنی بر دولت پشتون‌محور را به چالش بکشاند. و خود را با پشتوانه آرای واقعی جامعه هزاره به صورت فراقانونی و اراده‌ی قدرت در بدنه دولت بچسباند! این روش در تاریخ دولت‌سازی تقریباً غیرمعمول است اما افغانستان راه‌گریزی از آن نداشت؛ چون دیگر نه اراده‌ی محکم خارجی از پشتون‌ها حمایت جدی می‌کرد و نه قدرت وراثتی گذشته بود که پشتون‌ها را بر دیگران تحمیل کند. حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان با پشتوانه‌ی آرای هزاره‌ها در بدنه دولت الصاق شد اما این روند به درگیری‌های لفظی شدیدی در میان کادر هیئت دولت در رابطه با اعاده حقوق هزاره به خصوص در حوزه امنیت و شراکت سیاسی در دولت انجامید؛ که در نتیجه با عدم انعطاف‌پذیری پشتون‌ها بخشی از نهادهای دولتی در آن زمان بدون مقام رسمی باقی ماندند و بخشی از آنها با سرپرستی افراد نیمه‌حرفه‌ای و غیرمتخصص اداره می‌شود که در کل نظام کشوری را به شدت تضعیف کرده و زمینه‌ی ازهم‌پاشیدگی در ارکان نظامی و اداری را فراهم ساخته و به طور غیرمستقیم در نظام امنیت و اقتصاد کشور تأثیر بسیار منفی به جای گذاشته است.

**۳) موفقیت عملی حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در صحنه سیاست و امنیت:**

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان با این‌که در ظاهر فاقد ساختار منظم یک حزب است اما در صحنه عمل نسبت به بقیه احزاب سیاسی با عمر نسبتاً کوتاه خود موفق‌تر بوده است. در سیاست داخلی حتا در حوزه دفاع نظامی مستقیم در امنیت هزاره‌ها نقش داشته است و در مواردی مستقیماً وارد نبرد با گروه‌های تروریستی مانند طالبان و القاعده و داعش شده است که تا به حال موارد عملیاتی آن موفقیت‌آمیز بوده است.

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در رابطه‌ی تعامل قدرت با دولت‌های خارجی ذی‌دخل در امور سیاسی و امنیتی افغانستان با مستشاران به خصوص آمریکایی از موضع قدرت برخورد کرده است که دو دلیل می‌تواند این گزینه را تقویت کند: اول) این‌که آرای این حزب در میان جامعه هزاره ضریب بالایی داشته است که هیچ سیاستی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. دوم) این‌که محمد محقق از طریق تعامل با ایران توانسته است به خصوص آمریکا و پاکستان را متقاعد کند که به راحتی نمی‌تواند دیدگاه‌های این حزب را نادیده بگیرد؛ چون از پشتوانه خارجی مؤثر در کشور برخوردار است؛ چون افغانستان در هر شرایطی ناگزیر است با دو کشور در ظاهر دوست اما در واقع دشمن افغانستان که همسایه اند با سیاست تعامل و تساهل برخورد کند.

در نتیجه، کارنامه حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان را می‌توان در حوزه دست‌آوردهای سیاسی و نظامی موفق تر دانست.

**۴) شکست‌های حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در سال‌های اخیر:**

پس از این‌که محمد محقق در سال‌های اخیر وارد بدنه به اصطلاح «دولت وحدت ملی» شده است، امنیت هزاره‌ها در سراسر کشور همچنان رو به وخامت گراییده است و

حسین مبارز

«حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان» به رهبری محمد محقق، در واقع متولد از بطن حزب وحدت اسلامی افغانستان است که در سال ۱۳۶۸ در بامیان تشکیل شده بود. علاوه بر این، شخص محمد محقق قبلاً عضو شورای عالی نظارت و شورای مرکزی آن حزب نیز بود.

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان را می‌توان از چهار جهت مورد بررسی قرار داد:

**۱) روند و نحوه شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان:**

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲ به صورت تدریجی تشکیل شد، که این مورد می‌تواند به ماهیت پوپولیستی این حزب نیز اشاره کند. در اصل، این حزب یک حزب به معنای واقعی کلمه نیست، بلکه یک نوع انشعاب از حزب وحدت اصلی به رهبری محمدکریم خلیلی است. در جریان سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳، جامعه هزاره متوجه شد که احتمالاً محمدکریم خلیلی با حضور در قدرت، حقوق ضایع‌شده‌ی آنان را فراموش کرده است؛ لذا به روش‌های انتقادی و اعتراض‌آمیز مدنی روی آوردند.

در ابتدا خانم داکتر سیما سمر، دای‌فولادی (نویسنده و سیاستمدار منتقد) و عزیزالله رویش (معلم) خواستند به ایجاد یک جبهه سیاسی و اجتماعی ایده‌آل بپردازند که نیاز مبرم به کمک مالی داشتند و چشم‌امیدشان به ایالات متحده آمریکا بود ولی رقبای زیادی به خصوص از جامعه پشتون در صحنه مبادلات حضور داشت که نوبت به هزاره‌ها نمی‌رسید. ناامیدی هزاره‌ها از آمریکا سبب شد که این حرکت عقیم بماند و در ادامه‌ی این حرکت، جریان اعتراضی هزاره‌ها نسبت به مبادلات قدرت ظهور کرد. در این میان، محمد محقق نیز با استعفا از «وزارت فواید عامه» و مشاجره لفظی با دولت عمدتاً پشتون‌تبار که گرایش به تاریخ سیاه دوصد ساله افغانستان داشت، از بدنه دولت جدا شد و بعد از آن‌دک زمانی با سخنرانی‌های عوام‌پسند خود توانست بخشی عمده‌ای از افراد جامعه هزاره و بخشی از روشنفکران جامعه هزاره را با خود همگام سازد که دای‌فولادی و عزیز رویش نیز با کنار رفتن محمد محقق از بدنه دولت عمداً مشاورت سیاسی با کرسی رئیس‌جمهور وقت را مقاطعه کردند و با محقق جریان اعتراضی هزاره‌ها را تا حدودی به پیش راندند. در نهایت محمد محقق، با این احساس که خود می‌تواند رهبر یک جریان باشد با نام «حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان» از زوایای دیگری وارد صحنه کاروزار سیاست و قدرت شد.

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در واقع فاقد ساختار حزبی بوده و حتا آیین‌نامه و کادر رسمی و عهد بسته ندارد، اما با تصمیم محمد محقق همه چیز رتق و فتق می‌شود، اعم از رابطه با مردم و تعامل با دولت، احزاب سیاسی و حتا رابطه و مذاکرات با کشورهای خارجی.

**۲) ظهور و اقبال حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان:**

شاخه حزب وحدت اسلامی به رهبری محمد محقق، در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۳ توانست خود را به سرعت در حوزه نفوذ اجتماعی مطرح کند و سپس با همان پشتوانه در تعامل قدرت با احزاب سیاسی دیگر در پارلمان و دولت تأثیرگذار باشد، حتا در رابطه با اعاده حقوق سیاسی-اجتماعی هزاره با فعالیت‌های مدنی توده‌ای موفق شد به بخش عمده‌ای از گروه اپوزیسیون دولت تبدیل گردد.





## وضعیت هزاره‌ها قبل از تشکیل حزب وحدت

محمدعلی جعفری

چکیده: در این نوشتار وضعیت هزاره‌ها قبل از تشکیل حزب وحدت اسلامی به طور مختصر به عنوان یک گزارش عینی توسط نویسنده مورد بررسی قرار گرفته است. هزاره‌ها پیش از حزب وحدت در وضعیت تاسف باری قرار داشت و به خاطر تعدد احزاب و جنگ های داخلی در ضعف کامل قرار گرفته بود. روزبه‌روز داشت از معادلات بین المللی توسط قدرت های خارجی و داخلی کنار گذاشته می شد. و در آن زمان تصمیم های مهمی که در تحولات سیاسی افغانستان گرفته می شد هیچ گونه توجه به هزاره ها و شیعیان افغانستان نمی گردید؛ یک وضعیت سر درگمی بین مجاهدین و مردم هزاره حاکم شده بود. عدم توجه مجاهدین پیشاور و عوامل گوناگون دیگر سبب تشکیل حزب وحدت در مرکز کشور یعنی بامیان باستان گردید.

وضعیت هزاره ها و شیعیان افغانستان قبل از تشکیل حزب وحدت را می توان در چند جهت مورد بررسی قرارداد.

۱- از جهت داخلی بین احزاب شیعه و هزاره: تعدد احزاب و گروه ها برای همه مردم افغانستان به خصوص هزاره ها فاجعه آمیز بود. تا آن زمان مردم افغانستان از جمله هزاره هیچ آشنایی با حزب و گروه نداشتند. بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ مساله حزب و گروه در بین توده مردم راه باز کردند. متاسفانه به خاطر منافعهای زود گذر گروه های متعدد از خارج کشور وارد سرزمین هزاره جات گردیدند. وجود احزاب باعث اختلاف و جنگ های گروهی شدند و قربانیهای زیادی را از مردم گرفتند. قبل از تشکیل حزب وحدت در هر منطقه ای از هزاره جات اختلاف و جنگ بود. در آن زمان هزاره ها گرفتار جنگ داخلی بودند و هر کسی در موضعی که قرار داشت فکری کرد او امپراطور بی رقیب و مطلق قلمروی خود است. بدین لحاظ، جنگهای داخلی روز بروز مردم را از هر جهت تضعیف نمودند و اکثر مهاجرت مردم از هزاره جات به خاطر اختلاف داخلی صورت گرفتند.

۲- مردم هزاره از دید احزاب اهل سنت مقیم پیشاور: احزاب پیشاور به خاطر امکانات فراوان که برای آنان از سراسر دنیا سرازیر می شدند و برای آنان غرور کاذب به وجود آورده بودند که اصلا توجه به مردم هزاره و شیعه نداشتند. حکومت عبوری مجاهدین پیشاور در راولپندی تشکیل شد در جلسه تصمیم گیری هزاره ها را راه ندادند و گفتند حرف اینها را بعدا می زنیم و نیز گاهی اوقات حضور شیعیان و هزاره ها را در کشورهای در مجامع بین المللی تا ۲۰۰ هزار نفر تخمین می زدند. همین رفتار آنان باعث شد برخی از رهبران و فرماندهان هزاره به خود آیند و به تعبیر رهبر شهید مزاری فکر کنند که موجودیت ما در خطر است، بنا به جنگ متوقف شد. تا یکسال بعد کنگره بامیان تشکیل شد و هزاره ها با قامت بلند و استوار و یکپارچه در عرصه ی سیاست ملی و بین المللی ابراز وجود نمودند و عالی درخشیدند.

۳- قبل از تشکیل حزب وحدت وضعیت مردم هزاره بسیار رقت بار و ناگوار بود: در آن زمان نیروهای شوروی سابق از افغانستان خارج شده بودند و حامیان مجاهدین به خصوص کشورهای عربی و غربی در صدد تشکیل حکومت موقت برای

**در آن زمان نیروهای شوروی سابق از افغانستان خارج شده بودند و حامیان مجاهدین به خصوص کشورهای عربی و غربی در صدد تشکیل حکومت موقت برای جایگزینی حکومت کابل بودند. و در این زمینه آنان موفق شدند و مجاهدین را که سالها بین شان جنگ و کشتار صورت گرفته بودند دور هم جمع نمودند و حکومت موقت توسط مجاهدین پیشاور نشین را تشکیل دادند. در این حکومت هیچ جایگاه مشخص برای شیعیان و هزاره ها در نظر گرفته نشد بودند. حتی عدهای از رهبران احزاب مقیم پیشاور گفته بودند وقتی کابل رفتیم درباره حقوق اهل تشیع با هم مذاکره می کنیم. این رفتار ظالمانه احزاب پاکستان یک نوع شکست و تضعیف روحیه مردم و مجاهدین هزاره به حساب می آمد. هزاره های که سالها برای آزادی و استقلال کشور جهاد و مبارزه کردند و صدها شهید در این راه تقدیم نمودند حالا وقت نتیجه کنار گذاشته شدند. هر چند تلاشهایی از طرف مجاهدین تهران نشین به نام شورای ائتلاف هشتگانه با همکاری جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته بود ولی کافی نبود و بهاندازه یک حزب اسلامی جمعیت اسلامی هم برای شیعیان حق در حکومت موقت برای احزاب هشتگانه قائل نشده بودند. هر چند ائتلاف احزاب شیعه تهران از نظر تبلیغات سیاسی سروصدای زیاد نمودند ولی اثر عملی بدنبال نداشت.**

جایگزینی حکومت کابل بودند. و در این زمینه آنان موفق شدند و مجاهدین را که سالها بین شان جنگ و کشتار صورت گرفته بودند دور هم جمع نمودند و حکومت موقت توسط مجاهدین پیشاور نشین را تشکیل دادند. در این حکومت هیچ جایگاه مشخص برای شیعیان و هزاره ها در نظر گرفته نشد بودند. حتی عدهای از رهبران احزاب مقیم پیشاور گفته بودند وقتی کابل رفتیم درباره حقوق اهل تشیع با هم مذاکره می کنیم. این رفتار ظالمانه احزاب پاکستان یک نوع شکست و تضعیف روحیه مردم و مجاهدین هزاره به حساب می آمد. هزاره های که سالها برای آزادی و استقلال کشور جهاد و مبارزه کردند و صدها شهید در این راه تقدیم نمودند حالا وقت نتیجه کنار گذاشته شدند. هر چند تلاشهایی از طرف مجاهدین تهران نشین به نام شورای ائتلاف هشتگانه با همکاری جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته بود ولی کافی نبود و بهاندازه یک حزب اسلامی حکمتیار و یا جمعیت اسلامی هم برای شیعیان حق در حکومت موقت برای احزاب هشتگانه قائل نشده بودند. هر چند ائتلاف احزاب شیعه تهران از نظر تبلیغات سیاسی سروصدای زیاد نمودند ولی اثر عملی بدنبال نداشت.

۴- پیش از تشکیل حزب وحدت وضعیت مردم هزاره در افغانستان به خصوص در هزاره جات خیلی وخیم و بدتر شده بود: به خاطر جنگهای داخلی که بین احزاب رخ داده بود هم مردم و هم سران احزاب در یأس و نا امیدي به سر می بردند. و از طرف هم احساس می کردند که سالها جنگ و جهاد شان علیه شوروی سابق و حکومت

دست نشانده آن به هدر می روند و تمام زحمات شان را بر باد رفته می دیدند و از این ناحیه احساس سر شکستگی می نمودند. لذا سران احزاب تصمیم گرفتند که نسبت به رفتارهای گذشته شان تجدید نظر نمایند و تنها راه برای جبران گذشته های سراسر ذلت و خواری شان و ایجاد امید برای مردم هزاره جات در آینده این بود که دست از اختلاف و جنگهای داخلی بردارند. گذشته های سیاه را به فراموشی بسپارند و برای آینده خودشان و مردم هزاره راه نجات پیدا نمایند. لذا نشستهای در مرحله اول بین دو جریان سیاسی سازمان نصر و پاسداران جهاد اسلامی در پنجاب و لعل صورت گرفت که در این نشستها همه فریاد وحدت سر دادند و اگر تا آن روز وحدت شعاری بود ولی بعد از نادیده گرفتن احزاب پیشاور جنبه عملی به خود گرفت و مسئولین احزاب برای وحدت جدی تر و تصمیم قاطعی را در این زمینه اتخاذ نمودند.

در مرحله اول دوجریان حاکم در اکثر مناطق هزاره جات سازمان و پاسداران جهاد اسلامی نسبت به اتحاد تلاش شبانه روزی و پیگیری را نمودند. مسئولین بلند پایه این دوجریان در مرکز هزاره جات ولسوالی پنجاب کنگره ی را برگزار نمودند که تصمیم شان را بر اتحاد این دو جریان سیاسی و نظامی اعلام نمودند. بعد از آن فعالیتهای شان را برای اتحاد سراسری گروه های شیعه دنبال کردند. و نشستهای را برای وحدت در مناطق مختلف هزاره جات به راه انداختند. این نشستها در داخل کشور در سال ۱۳۶۸ در مرکز بامیان منجر به تشکیل حزب وحدت گردید.



# واشعادهای ناگزیر

## حزب وحدت اسلامی



محمدحسین فیاض

بدون تردید حزب وحدت در تاریخ هزارهها نقطه عطفی است که نمی‌شود به سادگی از کنار آن گذشت؛ حزبی که بعد از ده سال تجربه موفقیت‌ها، شکست‌ها و سر به سنگ خوردن‌ها در تابستان ۱۳۶۸ در بامیان شکل گرفت. زمینه شکل‌گیری این حزب خود بحث مفصل را می‌طلبد. اما به صورت کلی می‌توان گفت که انزوای سیاسی و حذف هزاره‌ها از قدرتِ پسا دولت داکتر نجیب‌الله از یک سو و خستگی از جنگ‌های داخلی، سر به سنگ خوردن‌ها و کمبود امکانات از سوی دیگر باعث شد حزب وحدت شکل بگیرد.

بنابراین، حزب وحدت در شرایط اضطرار به وجود آمد. گرچه تعدادی از شخصیت‌های چون رهبر شهید و چند تن از رهبران دیگر در مسیر تحقق وحدت واقعی و رسیدن جامعه هزاره به جایگاه سیاسی در خور شان، از هیچ تلاشی دریغ نوزیدند. در این نوشتار تلاش خواهیم کرد زمینه‌های شکاف در حزب وحدت و جدایی‌طلبان جامعه هزاره را بشناسیم؛ کسانی که یا با وحدت جامعه هزاره در ستیز بودند و یا اگر ستیز هم نمی‌کردند، خواهان این بودند خود در رأس باشند و سیاست «یا ما یا علیه ما» را در پیش بگیرند.

### ۱. ریاست طلبان

بر اساس «نظریه اقتدار»، گروه حرکت اسلامی و برخی اشخاص اقتدارگرا، ریاست‌طلبان جامعه هزاره و شیعه را تشکیل می‌دهند؛ کسانی که از نظر تباری و نگاه خودبرتربینی می‌خواستند همیشه در رأس هرم قدرت باشند. آیت الله محسنی، رهبر حرکت اسلامی افغانستان، چهره شاخص این افراد بود. رهبران دیگر این حزب در هیچ صراط مستقیمی نبودند. از این که حزب حرکت اسلامی، یکی از احزاب شیعی و دارای پایگاه سیاسی در بامیان، بهسود، سنگلاخ، بلخ و ... بودند، بسیار تلاش شد که آیت‌الله محسنی وارد حزب وحدت شود و حزب مقتدر شیعی شکل بگیرد. اما محسنی شرایطی گذاشت که اغلب آن‌ها را حزب وحدت پذیرفت. با آن‌هم سرانجام ایشان به حزب وحدت نیویست. این، در حالی بود که شخصیت‌های مهم حرکت اسلامی چون: سیدحسین انوری، سید محمدعلی جاوید، سید هادی هادی و ... در تاسیس حزب وحدت، «میثاق‌نامه وحدت» را امضا کرده بودند. زمانی که آیت‌الله محسنی حاضر نشد به حزب وحدت بپیوندد، آنان از بدنه حزب نوپای وحدت جدا شدند و همچنان در حرکت اسلامی باقی ماندند. بنابراین، اولین ریزش از بدنه حزب وحدت، حرکتی‌های معلق و غیر هزاره بودند که تفاوت فرهنگی و تباری خاصی را برای خود قایل بودند. این افراد تا انشعاب‌های بعدی از سال ۱۳۷۳ به بعد هم آرام نبوده و اختلافات را در جامعه هزاره دامن زدند و در جدایی استاد اکبری از شهید مزاری، نقش مهمی را بازی کردند.

### ۲. امتیازطلبان

امتیاز طلبان برخلاف ریاست‌طلبان، ساز هویت فرهنگی و تباری خاصی را نمی‌زدند و صرفاً برای آمدن خود به حزب وحدت، امتیاز شخصی می‌خواستند. غالب چهره‌های سیاسی شیعه که به حزب وحدت پیوستند، خواهان امتیاز گرفتن از حزب بودند، اما در رأس همه آقای محمدکریم خلیلی بود که از سازمان نصر افغانستان جدا شده و از ایران به پاکستان رفته بود. ایشان در پاکستان «سازمان نصر نوین» را به وجود آورد. تشکیل این گروه جدید، آن‌هم در شرایطی که احزاب هشتگانه شیعه به وحدت پیوسته بودند، معنادار و نوعی دهن‌کجی به جامعه هزاره بود. با آن‌هم از سوی استاد مزاری و دیگر یاران، تلاش فراوان صورت گرفت تا ایشان را هم به حزب وحدت بیاورند. سرانجام، خلیلی با گرفتن ریاست کمیته سیاسی به حزب وحدت پیوست.

روشن بود که آقای خلیلی با پیش‌زمینه فکری و سیاسی خود در حزب وحدت، اهداف خود را دنبال می‌کرد تا حزب وحدت را در قضاة افغانستان با سیاست پاکستان همسو نماید.

گفته می‌شود برهان‌الدین ربانی در رابطه با اصرار پاکستان در راستای به رسمیت شناختن خط دیورند مبنی بر حمایت مطلق آن کشور از حکومت او، به آن کشور جواب رد داده بود. پاکستان هم تهدید کرده بود که حکومت او را از پا در خواهد آورد. بنابراین، اولین استراتژی پاکستان، ادامه جنگ در افغانستان و نابودی حکومت ربانی بود. در این راستا تلاش فراوان صورت گرفت تا حزب اسلامی به عنوان مخالف حکومت ربانی همچنان به جنگ خود ادامه دهد. حزب وحدت به عنوان یکی از گروه‌های با نفوذ در کابل، با این که دل پرورد از احمدشاه مسعود داشت، با دولت ربانی روی مشارکت خود در قدرت چانه‌زنی داشت. اما در این



انصافا اعضای مهم حزب وحدت اسلامی، دارای تفکرات، بینش و سیاست‌های مختلف بودند و جبر سیاسی و تحولات مهم کشور، آنان را کنار هم‌دیگر قرار داده بودند. حزب، دارای اهداف راهبردی نبود و مجموعه رهبران آن، سواد لازم سیاسی و حزبی را به عنوان یک حزب مقتدر را نداشتند تا آرمانی حرکت کرده و بر محور داعیه کلان حزب جمع شوند. شکل رفتارها و نوع ساختار حزب به یک هیئت مذهبی بیشتر شبیه بود تا به یک حزب سیاسی با سیستم مدیریتی حزبی. وابستگی حزبی گذشته به صورت کلی از بین نرفته بود. نسبت به سیاست‌های کلی حزب، نگاه‌های متفاوت وجود داشت. تقابل تباری و قرائت متعدد آن از مذهب، بحث جدی حزب را تشکیل می‌داد. در کشاکش خواست‌های قومی سه قوم پشتون، تاجیک و ازبیک، سنت‌گراها به خصوص سادات، حاضر نبودند حزب وحدت به عنوان «هزاره» در مقابل سه قوم دیگر حق خواهی کند و اصرار داشتند هم‌چنان مانند گذشته از کلمه «شیعه» استفاده شود.

بیانگر آن بود که انشعاب دیگر در حال وقوع است و در نهایت او خواهد بود و حوض‌اش.

### ۳. سنت‌گرایان

سنت‌گرایان، افراد سنتی و وابسته به تفکر خاص مذهبی بودند که در حزب وحدت حضور داشتند. نماد این مجموعه، استاد محمد اکبری، معاون رهبر شهید در حزب وحدت بود. پاییز ۱۳۷۲ شورای مرکزی حزب وحدت از بامیان به کابل نقل مکان کرد. با آمدن شورای مرکزی در کابل از یک سو حزب وحدت دارای تصمیم‌گیری مشترک و متمرکز شد، اما از سوی دیگر اختلاف‌های شدید سیاسی و گرایش‌های فکری مختلف به وجود آمد. استاد اکبری و مجموعه‌ای از شورای مرکزی، خواهان نزدیکی با دولت ربانی و یا در نهایت خواهان بی‌طرفی حزب وحدت در جنگ‌های کابل بودند. اما استاد مزاری و بخشی از شورای مرکزی، از همسویی و ائتلاف با حزب اسلامی حمایت می‌کردند. این روند به دوقطبی شدن شورای مرکزی منجر شده بود و نوع رقابت احزاب منحل و در رأس آن دو گروه «سازمان نصر» و «پاسداران جهاد اسلامی» را تشدید کرده بود. بهار سال ۱۳۷۳ در کابل در جریان تعیینات داخلی حزب وحدت، اختلاف‌ها به اوج خود رسیده در ۲۳ سنبله عملاً حزب وحدت به دو شاخه تبدیل شد و استاد اکبری با همراهان از غرب کابل متواری شدند. آنان، از حادثه ۲۳ سنبله به عنوان کودتا علیه حزب یاد می‌کردند و استاد مزاری و همراهان از خیانت مخالفان به حزب و خنثی کردن توطئه در حال وقوع صحبت می‌کردند.

به هر حال، آن چیزی که نباید اتفاق می‌افتاد، افتاد و حزب مقدر وحدت اسلامی دو تکه شد. جالب این که مجموعه زیادی از سادات و دیگر اعضای شورای مرکزی غیرهزاره، کنار آقای اکبری رفتند و اعضای شورای مرکزی با اکثریت هزاره‌ها کنار استاد

کش و قوس‌ها، محمدکریم خلیلی توانست شهید مزاری و بخشی از اعضای شورای مرکزی حزب را متقاعد سازد تا با حکمتیار ائتلاف کرده جبهه مشترکی را علیه دولت ربانی به وجود آورد. زمانی که پاکستان از طریق حزب اسلامی به نتیجه مطلوب نرسید، گروه طالبان را به وجود آورد. آمدن طالبان و شهادت استاد مزاری به دست آنان، باعث شد مرغ دولت بر سر آقای خلیلی نشسته و سریع از پاکستان خود را به مزارشریف برساند و به عنوان جانشین رهبر شهید، ریاست حزب را به عهده گیرد. وی توانست در سال ۱۳۷۴ حزب وحدت را در بامیان استحکام بخشیده و قدرت دوباره آن را تثبیت کند. اما قضیه در این جا ختم نشد، در سال ۱۳۷۷ که طالبان به دروازه‌های بامیان رسیدند، وی بسی آن که جنگ تمام عیار را با طالبان راه اندازد، تمام امکانات حزب را تحویل طالبان داده و خود، راه ایران را در پیش گرفت. گمان بر این است که این کار خلیلی با اشاره پاکستان صورت گرفته است.

به هر حال، در بامیان یک‌سری اتفاقات و تصفیه حساب‌های دیگر هم صورت گرفت که برخی از اعضای شورای مرکزی از جناب خلیلی ناراضی و در پی فرصت باشند تا از او جدا شوند. این قضیه پس از شکست طالبان توسط نیروهای ائتلاف اتفاق افتاد. حاجی محمد محقق، حزب وحدت مردم افغانستان و مرحوم عرفانی یکه‌ولنگی، حزب وحدت ملت افغانستان را تشکیل دادند. آقای خلیلی در سال ۱۳۸۳ کنگره حزب را تشکیل داده و به مدت چهار سال رهبری حزب را مجدداً به عهده گرفت، اما پس از آن خود همه کاره حزب شد و حزب را به سمت خانوادگی کردن پیش برد. در ماه جوزای ۱۳۹۸ که دوباره کنگره مردمی را تشکیل داد، استاد دانش، معاون ریاست جمهوری و معاون خود در حزب وحدت را دعوت نکرد. این کار آقای خلیلی

مزاری باقی ماندند.

جالب این که پس از شکست طالبان، در حزب وحدت، آقای اکبری نیز دو انشعاب صورت گرفت. مرحوم سید مصطفی کاظمی، حزب اقتدار ملی را به وجود آورد و سیدحسین عالمی بلخی نیز از آقای اکبری جدا شده مشغول کارهای فرهنگی و سیاسی جداگانه شد.

در نتیجه این که انصافا اعضای مهم حزب وحدت اسلامی، دارای تفکرات، بینش و سیاست‌های مختلف بودند و جبر سیاسی و تحولات مهم کشور، آنان را کنار هم‌دیگر قرار داده بودند. حزب، دارای اهداف راهبردی نبود و مجموعه رهبران آن، سواد لازم سیاسی و حزبی را به عنوان یک حزب مقتدر را نداشتند تا آرمانی حرکت کرده و بر محور داعیه کلان حزب جمع شوند. شکل رفتارها و نوع ساختار حزب به یک هیئت مذهبی بیشتر شبیه بود تا به یک حزب سیاسی با سیستم مدیریتی حزبی. وابستگی حزبی گذشته به صورت کلی از بین نرفته بود. نسبت به سیاست‌های کلی حزب، نگاه‌های متفاوت وجود داشت. تقابل تباری و قرائت متعدد آن از مذهب، بحث جدی حزب را تشکیل می‌داد. در کشاکش خواست‌های قومی سه قوم پشتون، تاجیک و ازبیک، سنت‌گراها به خصوص سادات، حاضر نبودند حزب وحدت به عنوان «هزاره» در مقابل سه قوم دیگر حق خواهی کند و اصرار داشتند هم‌چنان مانند گذشته از کلمه «شیعه» استفاده شود.

واقعیت تلخ دیگر، صفت‌بندی و رقابت منطقه‌ای شمال (مزار شریف و نواحی آن) و مرکز هزارجات نیز وجود داشت. از این رو، آقای خلیلی، خیلی متمایل نبود زیر بار رهبری استاد مزاری برود، چنان که آقای محقق در فرصت مناسب، رهبری آقای خلیلی را برنتابید. مجموع نکات یاد شده باعث می‌شد انشعاب‌ها در حزب به وجود آید.



## شکل‌گیری حزب وحدت

### به مثابه استیلاي گفتمان عدالت‌خواهي بر جامعه هزاره



يوسف عارفي

اشاره

شاید در تصدیق اجمالی این واقعیت که فعالیت‌ها و کنش‌های انسانی معلول معرفت و آگاهی است و در پرتو آگاهی معنا، جهت و سمت و سوی خاص می‌گیرد، کسی تردید نکند. چنانکه نقش آگاهی و معرفت در هدف‌گذاری‌ها و تعیین یا تعیین اهداف جایی انکار و تردید ندارد. اگر کنش‌ها و اهداف انسان متأثر از معرفت و آگاهی اوست و همواره میان اهداف و کنش‌های افراد از یکسو و معرفت و آگاهی آنان از سوی دیگر، تناسب یا مناسبتی وجود دارد، می‌توان پرسید که در زندگی اجتماعی معرفت و آگاهی، چگونه شکل می‌گیرد و از چه چیزی متأثر است؟ از نظر لاکانو و موفه، آنچه که معرفت و باورهای آدمی را نسبت به جهان اجتماعی و پدیده‌های مختلف آن شکل می‌دهد و عاملان و نهادهای اجتماعی را وامی‌دارد تا بر اساس آن باورها عمل کنند، گفتمان‌ها است. (لاکاو ۱۳۷۹، ۲۶) بنابراین، گفتمان‌ها از این حیث که دریچه شناخت انسان به سوی جهان اجتماعی و معرفت‌آفرین هستند، بر سوزها چیره‌اند، می‌توانند باورها و در نتیجه فعالیت‌ها، کنش‌ها و مواضعی را موجب شوند و از مواضع، فعالیت‌ها و کنش‌های دیگر، جلوگیری کنند. متناسب با آن باورها، پدیده‌های اجتماعی و جریان‌های سیاسی اجتماعی را تولید، تثبیت یا تقویت نمایند و برای جریان‌ها و پدیده‌های دیگر مانع و محدودیت ایجاد کنند و...

اگر حزب وحدت اسلامی را به عنوان یک جریان سیاسی و پدیده اجتماعی که محصول باورها و نظام معنایی خاص است در نظر بگیریم، می‌توان آن را از دریچه نظریه گفتمان، تحلیل و بررسی کرد و نقش گفتمان یا گفتمان‌های را که منتهی به تشکیل حزب وحدت شده است، جستجو و مطالعه نمود.

مطالعه جریان‌های تأثیرگذار اجتماعی از دریچه گفتمان‌ها این حسن را دارد که می‌تواند از یکسو، نقش و تأثیر گفتمان‌ها را در شکل‌گیری این جریان‌ها و در نتیجه، پیدایش تحولات اجتماعی-سیاسی و پویایی یا ایستایی یک جامعه، آشکار کند و از دیگر سو، به خاستگاه و منشأ اندیشه‌ها راه یابد و راه نماید. چنانکه می‌تواند از مسیر شکل‌گیری جریان‌های اجتماعی پرده بردارد و به منظرهای جدید و تازه‌ای در مطالعه تحولات اجتماعی منتهی شود.

#### گفتمان‌های موجود در جامعه هزاره قبل از شکل‌گیری حزب وحدت

بسیاری از تحولات سیاسی اجتماعی که در دهه شصت و پس از آن جامعه هزاره را در نوردید، از جنگ‌های داخلی و جبهه‌بندی‌های سیاسی - نظامی گرفته تا شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی و تحولات پس از این حزب، تا حد زیادی متأثر از گفتمان‌ها و جریان‌های فکری است که در دهه چهل و پنجا در جامعه هزاره شکل گرفته بود، از این‌رو، اگر بخواهیم ریشه‌های شکل‌گیری حزب وحدت و چند پارگی قبل یا بعد از این حزب را بررسی کنیم ناگزیر باید به آن گفتمان‌ها توجه کنیم و نقش آن‌ها را در این یگانگی‌ها و چند پارگی‌ها مطالعه نماییم. به صورت کلی، دو گفتمان تأثیرگذار در جامعه هزاره، بخصوص در دو دهه چهل و پنجاه و پس از آن قابل ردیابی و شناسایی است؛ یکی گفتمان «محافظه‌کار مذهبی» و دیگری گفتمان «انقلابی و عدالت‌خواه مذهبی». گرچند این دو گفتمان، قبل از این دو دهه، در جامعه هزاره، جلوه‌ها و تأثیرات گاه ژرفی داشتند اما اوج ظهور و بروز این دو گفتمان، به عنوان دو گفتمان رقیب از دهه‌های چهل و پنجاه قرن جاری است.

در واقع، دهه‌های چهل و پنجاه و تا حدودی دهه شصت، دهه‌های شکوفایی و استیلاي گفتمان محافظه‌کار مذهبی در جامعه هزاره بود. عاملان این گفتمان، به ویژه در دهه‌ها چهل و پنجاه

به پشت‌گرمی رابطه گرمی که با حاکمیت سیاسی داشت، بدون هیچ دغدغهای در برابر هر فرد یا جریانی که احساس می‌کردند بر خلاف جریان فکری و گفتمان معرفتی آنان می‌اندیشند، غیریت‌سازی می‌کردند و این غیریت‌سازی‌ها نیز بسیار شدید و همراه با استفاده ابزاری از آموزه‌ها و مفاهیم مذهبی بود. اساساً، ظهور و بروز گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، در این دهه‌ها برآیند غیریت‌سازی‌های غلیظ این گفتمان است، به این معنا که مواضع تند و غیریت‌سازی شدید و غیر منطقی عاملان این گفتمان، آن دسته از اعضای جامعه را که عاملان و فعالان گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه را کم و بیش می‌شناختند و از اخلاص، فرزندی و خیرخواهی آنان نسبت به مردم و جامعه، آگاهی داشتند، بیشتر مجذوب این گفتمان و عاملانش می‌ساخت. چنانکه افراد و گروه‌های را که شناختی از گفتمان عدالت‌خواه نداشتند به شناخت بیشتر از این گفتمان و عاملان و فعالان آن، ترغیب می‌کرد و این امر به تدریج به شهرت و شناخت بیشتر و توسعه دامنه تأثیرگذاری گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه و محبوبیت عاملان آن منتهی می‌شد.

گذشته از این، گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت تمامی گفتمان‌ها منوط و مشروط به وجود غیر است و گفتمان‌ها به همین جهت، همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند. (کسرابی و پوزش شیرازی ۱۳۸۸)

برای روشن شدن بهتر و بیشتر مطالب و تمهید فهم روشن از این دو گفتمان، لازم است به برخی از دل‌ها و نشانه‌های محوری این دو گفتمان اشاره گردد.

#### الف) گفتمان محافظه‌کار مذهبی:

این گفتمان به دلیل جایگاه مذهبی و عناوینی حوزوی که برخی از عاملانش داشتند در جامعه شیعه و حوزه علمیه کابل، جایگاه و پایگاه ویژه داشت. خاستگاه این گفتمان حوزه علمیه کابل و عاملان شاخص آن، تحصیل‌کردگان حوزوی بودند. از شاخص‌های این گفتمان، روابط گرم عاملان آن، با حاکمیت سیاسی بود، روابطی که بر اساس الگویی شدیداً محافظه‌کارانه و منفعت طلبانه تعریف شده بود، به نحوی که به طور آشکار همراه و همکار حاکمیت سیاسی به حساب می‌آمد و کارکردهای سیاسی- اجتماعی، نظیر مشروعیت‌بخشی به حاکمان و نظام سیاسی فاشیستی داشت. از همین‌رو، از پایه‌های ثابت منابر و مجالس عاملان شاخص این گفتمان مانند مرحوم سید حسن رئیس یکاولنگی، شهید سید سرور واعظ بهسودی، شیخ آصف محسنی و... دعا برای برقراری حاکمیت فاشیستی و توفیق رئیس آن حکومت بود. برای حوزه عمومی و نهاد قدرت برنامه‌ای نداشت که هیچ، بلکه چنین چیزی در این گفتمان نوعی انحراف تلقی می‌شد.

این در حالی بود که در ارتباط با جامعه هزاره، بر اساس نوعی طرح بندی هژمونیک، سلطه خواهانه و برتری جویانه، عمل می‌کردند. در نظام معنایی این گفتمان، از حقوق انسانی هزاره، حق خواهی و مطالبه حقوق جامعه هزاره خیر و اثری نبود. با اینکه برای افراد منتسب به «قبیله خاص» فقط به خاطر انتساب خونی، مرتبط، پایگاه و جایگاه فوق ویژه منظور می‌گردید، جایگاه و پایگاهی که آنان را همواره در هاله‌ای از «قدسیت» و برتری ذاتی قرار دهند. اما نسبت به هزاره و جامعه هزاره، به تبعیت از فرهنگ فاشیستی حاکم، نگاه به شدت «تحقیرآمیز» و از «بالا» ترویج می‌شد. در برابر گفتمان و جریان‌های که بر محور مطالبه حقوق انسانی هزاره، نظم و ساختار گرفته بودند، مواضع تند و به شدت رادیکال داشت و به چشم «غیر» و «دیگر» می‌دید. دل‌ها و نشانه‌های را تولید و استفاده می‌کرد که برآیندی جز تکفیر و تفسیق عاملان و فعالان این نوع گفتمان‌ها نداشت. غیریت‌سازی‌های شدید در برابر چنین جریان‌های از ویژگی‌های

بازار گفتمان محافظه‌کار مذهبی بود. از همین‌رو، در دهه پنجاه بازار برچسپ‌زنی‌های بی‌حساب و کتاب و تکفیر و تفسیق‌های فله‌ای، به وسیله‌ی عاملان این گفتمان، رونقی شگفت‌انگیز گرفت. هر کسی که از این گفتمان تمکین و نظام معنایی‌اش را قبول نمی‌کرد و یا احتمال می‌دادند که تمکین نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود، هدف برچسپ‌های مخربی مانند کمونیست، مغول‌بست، مائوئیست و... و تکفیر و تفسیق‌های جنون آمیز، قرار می‌گرفت. **۲- گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه مذهبی:**

این گفتمان بر خلاف گفتمان محافظه‌کار مذهبی، برای حوزه عمومی، نهاد قدرت و مدیریت اجتماعی برنامه داشت و مطالباتش از نهاد قدرت روشن و عدالت خواهانه بود و به شیوه انقلابی و ایجاد تغییرات اساسی در جامعه و حاکمیت باور داشت. شاخص وجودی این گفتمان را مطالبه‌ی حقوق سیاسی و اساسی جامعه هزاره از حاکمیت سیاسی شکل و ساختار می‌داد. آنچه که این گفتمان را از گفتمان‌های رقیب به ویژه گفتمان محافظه‌کار، متمایز و متفاوت می‌ساخت تأکید و تمرکز این گفتمان به آگاهی و بیداری مردم و جامعه بود. در این گفتمان، آگاهی و بیداری تنها راه و راهکار همگانی ساختن عدالت‌خواهی و استیفای حقوق اساسی و اجتماعی جامعه به حساب می‌آمد، از همین‌رو، تمام فعالیت‌ها و تلاش‌های عاملان این گفتمان بر محور آگاهانیدن و بیدارساختن مردم و جامعه و خدمت به آن متمرکز بود.

از شواهد و مدارک پیدا است که گفتمان محافظه‌کار، گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه را به عنوان «غیر» و «دیگر» تعریف کرده بود و در برابر آن با شدت و جدت، غیریت‌سازی می‌کرد. از مواردی که در نظر عاملان گفتمان محافظه‌کار، انحراف به حساب می‌آمد داشتن طرح و برنامه برای نهاد قدرت، مطالبات عدالت‌خواهانه و مدیریت حوزه عمومی بود.

رویاروی این دو گفتمان در حوزه کابل به‌ویژه پس از مطرح شدن مرجعیت مرحوم امام خمینی آشکارتر شد. طرفداران گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، از مرجعیت حضرت امام به عنوان نماد انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی طرفداری و تبلیغ می‌کردند و به شیوه انقلابی امام و ایجاد تغییرات اساسی در جامعه و حاکمیت باور داشتند. اما رهبران جریان طرفدار گفتمان محافظه‌کار با شدت و جدت در برابر مرجعیت امام موضع می‌گرفتند به حدی که حتی خود حضرت امام هدف برچسپ‌های سران و رهبران این جریان قرار می‌گرفت.

#### اهداف و موضوعات اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی

بدون تردید، هر گفتمانی اهداف خاصی را دنبال می‌کند و بسته به آن اهداف به مسایل و موضوعات معینی می‌پردازد. طبیعی است که اهداف خاص، مسایل و موضوعات را نیز در حوزه و دایره خاص تحدید می‌کند. به مسایل و موضوعاتی توجه و تمرکز می‌شود که در راستای تأمین اهداف قرار دارد. مسایل و موضوعاتی را تولید می‌کند یا پرورش می‌دهد که بتواند در تأمین اهداف کمک کند و یا رسیدن به اهداف را تسهیل و تسریع نماید. گفتمان‌های متفاوت، نظام‌های معنایی متفاوتی می‌سازند و در دل این نظام‌های معنایی متفاوت، مفاهیم، اصول و دل‌ها (نشانه‌ها)ی متفاوتی خلق می‌شود.

عاملان گفتمان محافظه‌کار در صدد بودند که با غیریت‌سازی‌های مشدد در برابر گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، بیش و وضعیت بدون بدیلی را حاکم سازند که اثر مستقیمش هژمونی مطلق بر جامعه هزاره و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعه هزاره باشد. اقدام به تولید نظام معنایی و ارزشی‌ای که نوعی حوزه تقدس و هاله‌ی از قدسیت و غیر قابل دسترس را برای «نسب خاص» تولید می‌کند، دقیقاً برای تأمین همین هدف سلطه‌طلبانه و برتری جویانه است، واقعیتی که سر انجامش جز تضمین و تولید هژمونی مطلق و بدون رقیب نیست.

**عاملان گفتمان محافظه‌کار در صدد بودند که با غیریت‌سازی‌های مشدد در برابر گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، بیش و وضعیت بدون بدیلی را حاکم سازند که اثر مستقیمش هژمونی مطلق بر جامعه هزاره و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعه هزاره باشد. اقدام به تولید نظام معنایی و ارزشی‌ای که نوعی حوزه تقدس و هاله‌ی از قدسیت و غیر قابل دسترس را برای «نسب خاص» تولید می‌کند، دقیقاً برای تأمین همین هدف سلطه‌طلبانه و برتری جویانه است، واقعیتی که سر انجامش جز تضمین و تولید هژمونی مطلق و بدون رقیب نیست.**

**بنابراین، هدف اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی، سلطه مطلق بر جامعه هزاره از یکسو و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعه هزاره از سوی دیگر بود و برای دسیایی به این هدف، بر دو موضوع تکیه و تأکید بسیار داشت؛ یکی «تحمیق عامه مردم» و دیگری «تخریب آگاهان و نخبگان» جامعه هزاره. اگر گفته شود که تحمیق عامه مردم و دیگری «تخریب آگاهان و نخبگان» جامعه هزاره. اگر گفته شود که تحمیق و تخریب دو پایه و واقعیت‌های بود که این گفتمان را در دهه پنجا نظم و ساخت می‌داد، سخن به گراف گفته نشده است.**

بنابراین، هدف اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی، سلطه مطلق بر جامعه هزاره از یکسو و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعه هزاره از سوی دیگر بود و برای دسیایی به این هدف، بر دو موضوع تکیه و تأکید بسیار داشت؛ یکی «تحمیق عامه مردم» و دیگری «تخریب آگاهان و نخبگان» جامعه هزاره. اگر گفته شود که تحمیق و تخریب دو پایه و واقعیت‌های بود که این گفتمان را در دهه پنجا نظم و ساخت می‌داد، سخن به گراف گفته نشده است.

راهکارهای تحقق تحمیق و تخریب در گفتمان محافظه‌کار مذهبی

عاملان این گفتمان برای تحقق حداکثری تخریب و تحمیق از ابزارهای مانند «دروغ»، «برچسپ» و «تزویر» بهره می‌گرفتند و می‌گیرند. مبالغه در ادعای تدین و کرامت‌سازی‌های بی‌بنیاد برای یک عده، تکیه بر روایات جعلی و تعمیم‌های ناصواب در مصادیق برخی از نصوص دینی، نوعی خاصی از دروغ پردازی و تزویر است که به هدف تحمیق عامه مردم و هدف قرار دادن وجدان مذهبی آنان به کار گرفته می‌شود.

اگر دروغ، برچسپ و تزویر به عنوان سه نشانه در نظر گرفته شود، لازم است در تعیین دایره «معنایی» و «دلالتی»‌شان به آن نظام معنایی‌ای مراجعه کنیم که این سه در دلش جای گرفته است؛ زیرا نشانه فی نفسه معنا و دلالتی ندارد و مهم این است که در چه شبکه‌ای از نظام معنایی مفصل‌بندی و تولید شده است. در نظام معنایی که این گفتمان تولید کرده است، عده‌ای فقط به جهت انتساب به یک خانواده و «نسبت خونی»، در هاله‌ای از قدسیت و والایی قرار می‌گیرد اما عده‌ای دیگر به همین جهت، یعنی انتساب خونی، پست و فرو دست شمرده می‌شود، به همین جهت، حق ازدواج و وصلت با دختران آنان را به هیچ وجه ندارد. در این نظام معنایی، والایی و فرادستی، ویژگی ذاتی و ماندگاری ترسیم می‌شود که حق سلطه مطلق و هژمونی مداوم می‌بخشد. چنانکه دون رتبیگی و فرودستی، تقدیر ابدی یک عده، یعنی هزاره است که او را همواره در مرتبه «فرو دست» و خادم برای «فراستان» قرار می‌دهد. دروغ، برچسپ و تزویر، در این نظام





گروهی از اعضای هیئت‌مدیرهٔ حزب وحدت اسلامی افغانستان در یک نشست مطبوعاتی در کابل، ۲۰۰۷

معنایی، نشانه‌ها و به تعبیر بهتر ابزاری است که برای تثبیت و تحکیم این «فراستی» و «فرودستی» در فرهنگ، استخدام می‌شود تا از سلطه و هژمونی فرادستان محافظت شود. از همین‌رو، به طور مداوم در قالب‌های ایدئولوژیک بازتولید می‌شود و همواره با استفاده ابزاری و مغرضانه از مذهب و مقدسات، همراه است.

اساسا، تلاش برای تعمیق تعلق خاطر مبالغه آمیز نسبت به یک نسب از طریق جعل روایات یا ترویج روایات جعلی(دروغ و دروغ پردازی) و ایجاد نوعی باور به برتری ذاتی آن و نگاه تحقیر آمیز نسبت به نسب‌ها و رسته‌های خونی دیگر، زمینه‌ساز ایجاد نوعی انسجام متصلبانه در میان اعضای گروه هم‌نژاد و تثبیت سلطه بر غیر هم‌نژاد و کنترل بر جامعه است. چنانکه توسل به ساختن افسانه‌ها، جعل اسطوره‌ها و کرامت سازی‌های بی‌بنیاد (تزیور) برای اثبات برتری پنداری ذاتی، نوعی ایدئولوژی سازی توجیهی برای تشویق هم‌نژادها به نژادگرایی و اقناع عوام جامعه غیر هم‌نژاد برای قبول سلطه و تضمین کنترل جامعه است.

اما سوال این است که چرا مذهب و باورهای مذهبی، وسیله و ابزار تحمیق قرار می‌گیرد؟

دلایل بسیار روشن است. دروغ، تزویر و برجسپ، ترویج جهل و جهالت است و ترکیب تحمیق مذهبی با جهالت، تحمیق شدگان را به ابزار و آلات لایعقل در دستان تحمیق‌گران تبدیل می‌سازد، زیرا وقتی چیزی به حق یا ناحق وارد وجدان مذهبی مردم شود به آسانی بیرون شدنی نیست، به‌ویژه اگر حماقت در زمینه‌ای از جهالت کاشته شود و به بهانه‌ی آموزه از آموزه‌های مذهب به خورد مردم داده شود، انسان‌ها حاضر است جان خویش را برایش فدا کند. در فضای تحمیق مذهبی جاهلان، آنچیزی که رشد می‌کند تعصبات کورکورانه است و آن چیزی که کم می‌شود حق و باطل است. عاملان ایسن گفتمان دقیقا به دنبال چنین دستاوردی در جامعه هزاره بود تا سلطه و هژمونی مطلق‌شان بر این جامعه را تثبیت و ماندگار سازد.

**نقش آفرینی این گفتمان‌ها پس از شروع جهاد**

اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت که با قیام مردم علیه حکومت کمونیستی و آزادی هزاره‌جات همراه بود این جبهه‌گیری‌ها نیز نمود بیشتر و حالت رادیکال‌تری می‌گیرد. عاملان و نمایندگان گفتمان محافظه‌کار در این برهه با استفاده از باورها و احساسات مذهبی مردم تلاش می‌کنند که جامعه هزاره را به درون سیستمی از اطاعت کورکورانه ببرند وحاکم مطلق بر هزاره و هزاره‌جات باشند، به این معنا که نظام اداری، سیاسی، نظامی و اقتصادی هزاره‌جات را به صورت کامل در اختیار بگیرند به نحوی که هیچ فرد و جریانی را یارای مخالفت و چون و چرا نباشد. این‌گونه است که جنگ‌های داخلی آغاز می‌شود. دلیل اصلی این جنگ‌ها، توسعه و تثبیت سلطه و هژمونی است، نه چیز دیگر. فقه و دین، کاربرد توجیه‌گری می‌یابند و برای تاویل و توجیه جنگ‌های داخلی از یکسو و توسعه‌ی این جنگ‌ها از سوی دیگر، به کار گرفته می‌شوند. برای تحکیم و یا تثبیت هژمونی از ترویج ضد ارزش‌ها بهره گرفته می‌شود و حتی به توجیه فقهی و خلق نظام ارزشی وادبی خاص برای توجیه دینی چنین ناهنجاری‌های اقدام و قیام صورت می‌گیرد. نمونه‌هایی از تخریب و تحمیق در دوران پسا جهاد

۱. منشی آقای بهشتی در کتاب خاطرات خود از منشی دیگر ایشان نقل می‌کند که آقای بهشتی قسم می‌خورد که اکبری و صادقی عضو مجاهدین خلق و منافق هستند و در برابر منافق می‌توان از هر وسیله‌ای حتی دروغ، افترا و تهمت استفاده کرد. (منشی آقای بهشتی بی‌تا، ۷۴)

برای چنین منطقی آنچه که مهم و اساسی است، تثبیت و توسعه‌ی هژمونی بر جامعه است، به نحوی که جامعه و مردم قدرت انتخاب چیزی را که مورد پسند این دیدگاه نیست نداشته باشند. راهبردی که برای حذف رقیب توصیه می‌شود و برای تجویزش از دین هزینه می‌گردد، تهمت، دروغ، افترا و استفاده از هر وسیله‌ای است که رقیب را نابود کند. برجسپیی که در این دوره تولید می‌شود و در پرتو تحمیق و استفاده ابزاری از دین و مذهب و تولید دروغ و تزویر قدرت تخریبی شگفت انگیز به خود می‌گیرد، «نصری» است. این برجسپ و تأثیرش بسیار بیشتر از بر چسپ‌های چون مغولیست، کمونیست، مائوئیست و… بود. کسانی که طرح‌بندی هژمونیک این جریان را گردن نمی‌نهادند، یا کسانی که احساس می‌شد می‌تواند این طرح‌بندی و اهدافش را با چالش مواجه سازد و حتی کسانی که با استفاده از فضای فراهم آمده به دنبال آگاه ساختن مردم و خدمت به



**روی هم‌رفته می‌توان گفت که تشکیل حزب وحدت در آن شرایط حساس و مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل اوج شکوفایی و توفیق گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه در جامعه هزاره بود. شناخته شدن هزاره در سطح دنیا به عنوان یکی از چهار بازی‌گر قدرتمند سیاست و قدرت در افغانستان و تسلیم شدن جریان انحصار و گفتمان هژمونیک در برابر قدرت و توان جامعه هزاره و گردن نهادن به مطالبات حق طلبانه این جامعه از دست‌آوردهای بی‌بدیل این دوره و توفیق شاخص و بزرگٔ این گفتمان است. البته، این تمام آن چیزی نبود که پس از شکل گیری حزب وحدت رخ داد، دهه هفتاد با تمام ویژگی‌ها و پیچیدگی‌ها و دستاوردهای خویش حامل رویدادها و تحولاتی شگفت انگیزی دیگر نیز بود که آن را در اذهان مردم ما و حافظه تاریخی جامعه هزاره ماندگار و ابدی ساخت. چیزی که مردم تصور نمی‌کردند اما از عاملان گفتمان محافظه‌کار در این زمان دیدند، قرار گرفتن این جریان در کنار فاشیسم و انحصار و توجیه ظلم و بیداد آنان بود. توجیه فقهی ظلم، انحصار و استبداد و تنزیه قاتل و فاشیسم و محاکمه قربانی و مظلوم، کاری بود که مردم ما از این جریان مشاهده کردند.**

جامعه هزاره بودند هدف این برجسپ قرار می‌گرفتند. از همین‌رو است که آقای بهشتی، برای توجیه جنگ‌های خود بر ضد جامعه هزاره، رقبایش را متهم به نصری بودن می‌کند و برای به حاشیه راندن رقیب از ابزار تحمیق مذهبی و تخریب مخالفتش مدد می‌گیرد: «صادقی نصری است. نصری سید را قبول ندارد. خان را قبول ندارد. پیرو دکتر شریعتی است و شریعتی امامت را قبول ندارد. معاد را منکر شده است و…» (منشی آقای بهشتی بی‌تا، ۸۴)

۲. شیخ آصف محسنی، قبل از دوران جهاد از مخالفان سرسخت گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه بود و هرگونه قیام و اقدام علیه حکومت فاشیستی را خلاف شرع و نوعی انحراف می‌دانست اما پس از جهاد به ناگهان پوستین عوض کرد و در چهره‌ی یک انقلابی و مجاهد ظاهر گردید. اما تا نوانست پیدا و پنهان بر تنور جنگ داخلی دمید و بر تیکه پاره کردن و تحقیر جامعه هزاره همت گماشت. در عین حال از تحمیق و تزویر نیز غافل نبود و مدام از وحدت سخن می‌گفت و برای اینکه خود را علاقه‌مند به وحدت نشان دهد، هرگونه شرط گذاشتن برای وحدت را نفی می‌کرد اما پس از آشکار شدن نشانه‌هایی که دال بر امکان شکل‌گیری وحدت بود، شروع به بهانه‌گیری و شرط گذاشتن نمود تا مانع شکل‌گیری این حزب، یعنی جبهه قدرتمند و متشکل عدالت‌خواهی شود. پس از شکل‌گیری حزب وحدت و استیلای گفتمان عدالت خواهی بر جامعه هزاره، تلاش کرد تا این گفتمان را به حاشیه براند و جلو نقش آفرینی حزب وحدت را بگیرد. بدین منظور به تکاپو می‌افتد تا پشتیبانی احزاب هفت‌گانه سنی در پاکستان را جلب کند: «محسنی می‌رود پاکستان و به کسانی که موجودیت ما را در افغانستان نفی کرده بودند می‌گوید که این حزب که در بامیان تشکیل شده حزب هزاره‌ها است و در آینده از شما حقوق می‌خواهد. شما باید من را تقویت کنید و به من امکانات بدهید تا جلو این حزب را بگیرم من با شما هیچ اختلافی ندارم.» (رهبر شهید ۲۶ مرداد ۱۳۸۶) و (حیدر بیگی و فصیحی ۱۳۹۷، ۲۸۱– ۲۸۲)

۳. سید جاوید به عنوان یکی از عاملان فعال گفتمان محافظه‌کار مذهبی در دوران پسا جهاد، پذیرش حاکمیت یک هزاره را برای خود بدتر از پذیرش حکومت لنین می‌داند و برای اینکه تفاوت بنیادی خویش با هزاره را نشان دهد، انگشت خویش را مستقیم بر تبار می‌گذارد و بر تبار و نژاد تاکید و تکیه می‌کند. به اعتقاد سید جاوید، چون هزاره از تبار چنگیز است به همین جهت، نمی‌تواند پتانسیل برابری با او را داشته باشد و در تراز او منظور شود؛ از همین‌رو، به سیرت پاتلقانی می‌گوید که حتی اگر هزاره مجتهد باشد، از او تقلید نمی‌کند و تاکید می‌کند که برای پذیرش لنین و حاکمیت لنینیی آمادگی دارد اما مزاری و هزاره به هیچ نحوی برایش قابل پذیرش نیست. (رهبر شهید ۲۶ مرداد ۱۳۸۶)

و (حیدر بیگی و فصیحی۱۳۹۷، ۱۹۱)
شاید گفته شود که یاد آوری این مسایل به دلیل تحریک حافظه تاریخی مردم و تجدید خاطرات دوران اختلاف، زمینه ساز اختلاف است و نباید یادآوری شود. ولی باید دانست که این بهانه‌ها نیز نوعی تحمیق و تزویر برای پوشاندن حقایق است؛ زیرا «گذشته»، «حال» و «آینده» کاملا با هم مرتبط اند. اساسا، بدون گذشته، زندگی امروزی امکان وقوع ندارد؛ چرا که زندگی امروزی جوامع را تجربیات دیروزی‌شان سامان می‌دهد و روی این بنیان بنا شده است. اگر تجربیات دیروزی نباشد، زندگی امروزی باید معلق باشد، در حالی‌که زندگی نمی‌تواند معلق و بریده از گذشته و بی‌توجه به آینده باشد. حتی اگر این مطلب را نپذیریم و یا نسبت به آن تردید روا داریم، در این واقعیت نمی‌توان تردید کرد که بی‌خبری نسبت به گذشته و آنچه گذشته را پدید می‌آورد، عامل عدم آگاهی و بیداری در زمان حال است. اساسا، شکوفایی و پویایی فعلی با آگاهی از کاستی‌ها و برجستگی‌های گذشته و عبرت آموزی از آن‌ها در ارتباط است. جامعه یا افرادی که فاقد اطلاعات تاریخی و درک و فهم درست از گذشته‌اند و توجهی به تجربه‌های پیشینیان ندارند به کسانی می‌مانند که در زندگی اختیاری از خویش ندارند، بلکه تحت‌تأثیر عقاید، آرزوها و اهداف دیگران به این طرف و آن طرف می‌روند و در مسیر تامین اهداف، امیال و آرزوهای دیگران حرکت می‌کنند.

**هژمونیک شدن گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه در جامعه هزاره**

تا زمانی که شورای اتفاق و حزب حرکت به عنوان دو نماینده شاخص گفتمان محافظه کار مذهبی در جامعه هزاره قدرت داشت، وحدت ممکن نگردید. پس از تضعیف این دو جریان است که شکل‌گیری وحدت و تشکیل جبهه قدرتمند عدالت‌خواهی ممکن می‌شود

# حزب وحدت

پروندهٔ به مناسبت سی‌مین سال تاسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان



و گفتمان عدالت‌خواهی می‌تواند، نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی جامعه هزاره تثبیت کند. ذهن و اندیشه عامل‌های اجتماعی در این جامعه را در اختیار بگیرد و هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهد و رضایت عمومی را جلب نماید.

**ویژگی‌های گفتمان عدالت‌خواه**

سه خصوصیت «در دسترس بودن»، «قابلیت پذیرش و اعتبار» و «استیلا» موجب شد که این گفتمان بر دیگر گفتمان‌های موجود غلبه کند.

۱. استیلا و قدرت تعریف

استیلا زمانی حاصل می‌شود که یک پروژه یا نیروی سیاسی بتواند نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را در یک صورت‌بندی خاص به دست آورد. گفتمان عدالت‌خواهی، توانست این نقش را به خوبی ایفا کند و مفاهیم و معانی و قواعد مورد نظر خویش را در صورت‌بندی خاص برجسته سازد و نظام معنایی گفتمان‌های دیگر را به حاشیه راند.

نادیده‌گرفته شدن جامعه هزاره در دولت احزاب سنی پیشاور نشین، موضع انکاری رهبران گروه‌های جهادی در برابر این جامعه و محوریت ایدئولوژی قبیله‌ای در میان گروه‌های مجاهدین از اموری بود که به گفتمان عدالت‌خواهی کمک کرد تا به سهولت و سرعت به استیلا در جامعه هزاره ناائل شود و بتواند مفاهیم، معانی و قواعد مورد نظر خویش در این جامعه را برجسته سازد.

نادیده‌گرفتن جامعه هزاره و انکار آن، خود متأثر از محوریت ایدئولوژی قبیله‌ای در میان این گروه‌ها بود. قوم و قبیله برای گروه‌های جهادی به حدی اهمیت و مرکزیت یافته بود که حتی «دین»، «خدا»، «مذهب»، «جهاد» و مفاهیمی از این دست، هزینه اقتدار قبیله می‌شد و گروه‌های مجاهد با بهره‌گیری ابزاری از مفاهیم مقدس به بازتولید ایدئولوژی قبیله اقدام می‌کردند. این همان چیزی بود که خصوصا در میان گروه‌های شیعی بحران را تشدید و اختلافات را تعمیق نموده بود. بدون هیچ تردیدی، جنگ‌های داخلی و نزاع‌های گسترده قومی– نژادی در کشور فرآورده بازتولید ایدئولوژی قومی و تمامیت‌خواهی گروه‌های مجاهد است.

واقعیت این بود که تا این زمان جامعه هزاره از نقطه نظر سیاسی، در مجامع و محافل سیاسی و بین‌المللی به رسمیت شناخته نمی‌شد و از نقش آنان در جهاد کسی اطلاع نداشتند، حتی تلاش می‌شد این جامعه را در محاصره یا بایکوت سیاسی تبلیغاتی نگهدارند. اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی در این زمان به نحوی بود که مطالبات عدالت‌خواهانه و استیفای حقوق سیاسی و اجتماعی، جز از طریق شکل دهی یک جبهه قدرتمند عدالت‌خواهی و ایجاد مرکزیت سیاسی – نظامی قدرتمند، امکان‌پذیر نبود. این امر، موجب شد که جامعه هزاره و آگاهان این جامعه به شدت حساس شوند و در تکاپوی شکل دهی جبهه قدرتمندی باشند که بتواند تعریف جدید از ساخت قدرت و سیاست ارائه دهد و به دنبال مطالبات عدالت‌خواهانه جامعه هزاره و ایجاد تعادل در سهم گروه‌های مختلف قومی سیاسی در حاکمیت سیاسی باشد. این وضعیت جریان‌های سیاسی عدالت‌خواه را به وحدت و تشکیل جبهه متشکل عدالت‌خواهی مصمم‌تر گردانید و موجب شد که گفتمان عدالت‌خواهی قدرت تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را بیابد و در جامعه هزاره هژمون شود.

۲ و ۳. قابلیت اعتبار و در دسترس بودن

در واقع، گفتمان عدالت‌خواهی در جامعه هزاره، هم قابلیت پذیرش و اعتبار داشت و هم در دسترس بود، به این معنا که با اندیشه و فرهنگ تمامی اقشار جامعه هم‌خوانی داشت، از همین‌رو، توانست در برابر گفتمان محافظه‌کار، پیروز شود. به تعبیر دیگر، گفتمان عدالت‌خواهی پس از جنگ‌های داخلی و شرایط سیاسی – اجتماعی حاکم بر کشور، آنچنان مقبولیت و اعتبار یافت و در دسترس بود که نه تنها بر موج اندیشه‌ها که بر سپهر روح و جان مردمی رنج کشیده و تحقیر شده هزاره جای می‌گرفت، و هزاره نه تنها به حکم عقل که به حکم عشق نیز پرچمش را به دوش کشیدند. فلذا این گفتمان توانست گفتمان محافظه‌کار را به حاشیه براند و حزب وحدت را پایه‌ریزی کند. از همه مهمتر، توانست عدالت‌خواهی را به منزله دال برتر نظم سیاسی جدید در این جامعه معرفی کند.

واقعیت بسیار مهم که نباید از آن غفلت شود این است که عرصه‌های اجتماعی هیچ وقت از مشکل تهی نیست. به عبارت واضح‌تر، عرصه‌های اجتماعی، همواره عرصه ظهور بحران‌ها و مشکلات به صورت متوالی و متواتر است، واقعیتی که طبعی‌ترین پیامدش، سلب ثبات از شرایط و عرصه‌های اجتماعی است. این بحران‌ها بسا تمهید موجبات بی‌قراری و ضعیف جلوه دادن مفصل‌بندی‌های هژمونیک، گفتمان‌ها را با چالش مواجه می‌سازند و به تعبیری، پاشنهٔ آشیل گفتمان‌ها هستند؛ زیرا در اذهان سوژه‌ها نیاز به یک گفتمان جایگزین را که بتواند مشکلات موجود را بر طرف سازد، پدید می‌آورد. اصل «برابری و مطالبه حقوق برابر برای هزاره» در گفتمان انقلابی عدالت‌خواه در واقع، موجب خلق یک فضای آرمانی شد و در میان افراد جامعه به شکل شگفت‌انگیزی عمومیت یافت و برای هزاره تحقیر شده و مظلوم، نشان از آینده بهتر و زیباتر داشت. به همین‌جهت بود که مطالبه حقوق برابر سیاسی اجتماعی به خواست اکثریت قریب به اتفاق جامعه هزاره تبدیل شد و گفتمان عدالت‌خواهی را به گفتمان هژمون در جامعه هزاره تبدیل کرد.

**جمع‌بندی و نتیجه‌گیری**

روی هم‌رفته می‌توان گفت که تشکیل حزب وحدت در آن شرایط حساس و مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل اوج شکوفایی و توفیق گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه در جامعه هزاره بود. شناخته شدن هزاره در سطح دنیا به عنوان یکی از چهار بازی‌گر قدرتمند سیاست و قدرت در افغانستان و تسلیم شدن جریان انحصار و گفتمان هژمونیک در برابر قدرت و توان جامعه هزاره و گردن نهادن به مطالبات حق طلبانه این جامعه از دست‌آوردهای بی‌بدیل این دوره و توفیق شاخص و بزرگ این گفتمان است.

البته، این تمام آن چیزی نبود که پس از شکل‌گیری حزب وحدت رخ داد، دهه هفتاد با تمام ویژگی‌ها و پیچیدگی‌ها و دستاوردهای خویش حامل رویدادها و تحولاتی شگفت انگیزی دیگر نیز بود که آن را در اذهان مردم ما و حافظه تاریخی جامعه هزاره ماندگار و ابدی ساخت. چیزی که مردم تصور نمی‌کردند اما از عاملان گفتمان محافظه‌کار در این زمان دیدند، قرار گرفتن این جریان در کنار فاشیسم و انحصار و توجیه ظلم و بیداد آنان بود. توجیه فقهی ظلم، انحصار و استبداد و تنزیه قاتل و فاشیسم و محاکمه قربانی و مظلوم، کاری بود که مردم ما از این جریان مشاهده کردند.

**منابع و مأخذ**

- حیدر بیگی، حسین و امان الله فصیحی (۱۳۹۷) «احیای هویت(مجموعه سخنرانی‌های شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری)» کابل: بنیاد اندیشه.
- رهبر شهید. ۲۶ مرداد ۱۳۸۶. mardomhazara.mihanblog.com .
- کسرابی، محمد سالار و علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸) “نظریه گفتمان لاکلاو و موفه ابزار کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی“ فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دوره ۳۹، شماره ۳.
- لاکلاو، ارنستو و شانتال موفه (۱۳۹۲) «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» ترجمه محمد رضایی، تهران: نشر ثالث.
- منشی آقای بهشتی. بی‌تا. شورای اتفاق. دستنویس.



# حزب وحدت

## وکاهش حمایت مردمی



عيسى نوري

۱. حزب را می‌توان مجموعه‌ای از افراد دانست که با اعتقاد و ایمان به برخی از اصول و داشتن اهداف مشترک در سازمانی متشکل گردیده و از طریق شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف با یکدیگر ارتباط متقابل داشته و می‌کوشد تا برای رسیدن به اهداف و اجرای اصول مورد نظر، قدرت سیاسی را مستقیماً در دست گیرند. در واقع احزاب سیاسی می‌تواند با سازمان دادن به اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی جامعه، عامل اصلی نزدیک نمودن خرده‌گرایش‌های فردی و اجتماعی شده و خرده‌گرایش‌هایی را به همدیگر پیوند زده و زمینه را برای یک تصمیم مشترک در راستای تأمین منافع جمعی فراهم کند. حزب پیوند دهنده‌ی مردم و حکومت است به گونه‌ای که رهبران حزب سیاسی اقدامات حکومت را برای مردم توضیح می‌دهند و واکنش‌های مردم را به دولت منتقل می‌کنند. از این جهت، حزب یک ضرورت است؛ زیرا هر فرد به تنهایی حتی در نظام‌های کثرت‌گرا، موجود ناتوان و بی‌پناه است. از این جهت، حزب می‌تواند با متمرکز ساختن نیروهای پراکنده‌ی افراد و تبدیل آنها به یک نیروی جمعی و گروهی، از منافع فرد و جامعه در مقابل تعدی‌ها، سهل‌انگاری‌ها و قانون‌شکنی‌های دولت حمایت کند. در مقابل، مردم نیز کارنامه احزاب را بررسی نموده و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. این واکنش‌ها می‌تواند مثبت باشد که به حمایت و پشتیبانی مردم از حزب منجر شود و یا برعکس از حزب فاصله گرفته و دیگر از آن حمایت نکنند. از این رو، بقاء و زوال یک حزب به مسایل زیادی بستگی دارد، از جمله تولید گفتمان، تولید ایدئولوژی، توان بسیج سیاسی، معرفی نمودن الگو و نماد و غیره از مواردی هست که نقش زیادی در بالندگی و شکوفایی یک حزب دارد. حزبی که نتواند الگو تعریف کند، حزبی که نتواند ادبیات سیاسی و گفتمان تولید کند، حزبی که نتواند مردم را در صحنه نگه دارد، این حزب به زودترین زمان ممکن تبدیل به خاطره خواهد شد، خاطره‌ای که چه بسا برای بسیاری یادآوری آن دردناک خواهد بود.

۲. احزاب سیاسی ارتباط نزدیکی با فرهنگ سیاسی یک جامعه دارد. فرهنگ سیاسی را اگر مجموعه‌ای از ایستارها و جهت‌گیری‌های مردم در قبال سیاست تعریف کنیم، آن‌گاه هر جامعه می‌تواند فرهنگ سیاسی خاص خود را داشته باشد، فرهنگ سیاسی‌ای که در سنت‌های اجتماعی و فرهنگی آن جامعه ریشه دارد. افغانستان به‌عنوان کشوری با فرهنگ سیاسی خاص، احزاب سیاسی خاص خود را دارد. حزب وحدت اسلامی افغانستان به‌مثابه یکی از احزاب سیاسی، از این قاعده استثنا نیست.

۳. حزب وحدت اسلامی افغانستان سی سال قبل زمانی پا به عرصه وجود گذاشت که جامعه‌ی هزاره از هر جهت وضعیت استثنایی داشت. تعدد احزاب، جنگ‌های داخلی، فقر و درماندگی ویژگی‌های اصلی این جامعه بود. در چنین وضعیتی بود که تعدادی از شخصیت‌های دلسوز جامعه که از احزاب مختلف نمایندگی می‌کردند، در یک اقدام تاریخی، احزاب‌شان را منحل و حزب وحدت اسلامی را تأسیس کردند. تأسیس حزب وحدت در آن روز تنها پاسخ معقول، منطقی و سنجیده‌ای بود که از سوی شهید مزاری و همکاران ایشان صورت گرفت؛ چرا که تأسیس حزب وحدت در آن شرایط حساس تضمین‌کننده بقاء و حیات سیاسی و اجتماعی این مردم بود. حزبی که مدعی است از متن توده‌های محروم برخاسته و عدالت اجتماعی را مشق کرده است و برای تأمین منافع مردمش از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرده است. اینک بعد از سی سال پرسش‌های زیادی قابل طرح است، از جمله می‌توان این پرسش را مطرح کرد که رابطه‌ی این مردم با این حزب چگونه بوده است؟ آیا این حزب توانسته است منافع پیروان خود را تأمین کند یا خیر؟ در مقابل، مردم در این مدت نسبت به این حزب چه واکنشی نشان داده‌اند؟ آیا مردم همچنان از این حزب حمایت می‌کنند یا حمایت مردم از این حزب کاهش یافته است؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها نیازمند زمان کافی، دقت زیاد و داده‌های لازم هست که مجال برای آن وجود ندارد. در این نوشتار کوتاه سعی می‌کنیم که این فرضیه را طرح کنیم که حمایت و پشتیبانی مردمی تا کنون سیر نزولی داشته است و این سیر نزولی دلایل زیادی دارد که در این جا فقط به سه نکته اشاره می‌کنیم که برمی‌گردد به تفاوت‌های دو عهد مزاری و پسمازاری که در عهد مزاری حمایت و پشتیبانی قابل توجه بوده است اما در عهد پسمازاری این حمایت‌ها به حداقل رسیده است.

**یک) نقش رهبری حزب و پشتیبانی مردم:**

نقش رهبری در احزاب سیاسی، از اهمیت زیادی برخوردار

از این حزب به حداقل رساننده و دیگر این حزب را حافظ منافع خود نمی‌دانند و حزب نیز چنان دچار افسردگی و رخوت شده که خودش آیین‌نامه‌ی خودش را فراموش می‌کند.

**چهارم) حزب و تولید گفتمان سیاسی**

گفتمان را اگر یک منظومه‌ی معنادار تلقی کنیم، هژمونیک شدن یک گفتمان به دو شرط اساسی بستگی دارد. نخست این‌که در دسترس باشد. دوم قابلیت اعتبار داشته باشد. حزب وحدت اسلامی زمان پا به عرصه وجود گذاشت که از این دو شرط به حد کافی برخوردار بود. مرکز نقل گفتمان این حزب را عدالت‌طلبی و هویت‌خواهی تشکیل می‌داد. عدالت‌گم‌شده‌ی بسیاری از پیروان این حزب بود و هویت که سال‌ها بود از این مردم گرفته شد این حزب را به عنوان یک رهبر سیاسی درست از همین نقطه آغاز کرد. مرکز نقل عدالت‌طلبی شهید مزاری را سه چیز تشکیل می‌داد که بارها تکرار می‌کرد و می‌گفت ما در افغانستان سه چیز می‌خواهیم: رسمیت مذهب‌مان، تعدیل واحدهای اداری و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی. مزاری زمانی این حرف‌ها را مطرح کرد که گفتن این سخن‌ها هزینه‌های هنگفتی داشت. شهید مزاری این هزینه‌ها را با جان و دل پذیرفت و در راستای تحقق آن از جان و دل مایه گذاشت؛ رنج برد؛ خون دل خورد اما مقاومت کرد و در این راستا اقدام به تولید ادبیات سیاسی کرد. مردم را بسیج کرد و به مردم انگیزه داد. فیلم‌های ویدیویی که از این دوره به ما رسیده، به خوبی از این امر حکایت می‌کند. او چنان صادق و هوشمندانه سخن گفته که در این دوره از هر کسی که متعلق به حزب و به این مردم بود وقتی سؤال می‌شد که برای چه مبارزه می‌کنی؟ پاسخش واضح و روشن بود: «برای احقاق حقوق خود مبارزه می‌کنیم». وقتی آدم‌ها می‌دانند که دارند چه کار می‌کنند و به دنبال چه هستند؟ آن‌گاه به راحتی در صحنه نیز حضور خواهند داشت و البته این نیز زمانی امکان‌پذیر است که مردم خواسته‌ای مشخص داشته باشند و این خواسته‌ها به‌روزرسانی شود و در فرایند زمان و مکان خودش بازتولید شود. از این روست که حزب برای پویایی و بقای خود نیازمند بازتولید ادبیات سیاسی و گفتمان سیاسی است. حزبی که نتواند گفتمان تولید کند، نمی‌تواند هواداران خود را اقناع کند و به مرور زمان هواداران‌شان به گروه مرجعی دیگر که برای آنان هویت تعریف می‌کند مراجعه خواهند کرد و یا در هاله‌ای از توهم در رؤیاهای گذشته با خودش درگیر خواهند شد. در واقع حیات یک حزب سیاسی به تولید ادبیات سیاسی و گفتمان سیاسی وابسته است. از این جاست که می‌توان مدعی شد که حزب وحدت در عهد مزاری، حزبی است که گفتمان تولید سیاسی تولید می‌کرد و به هوادارانش هویت سیاسی می‌داد، درحالی‌که حزب وحدت پسمازاری تا حدودی فاقد گفتمان سیاسی است و به تبع این دو وضعیت نیز در عهد مزاری حامی و پشتیبان این حزب بوده‌اند، حمایت و پشتیبانی که در عصر پسمازاری به حد اقل ممکن خود می‌رسد.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که افزایش تقاضا نسبت به حمایت‌ها دال بر عدم حمایت و پشتیبانی مردم از یک حزب سیاسی است و اگر چنانچه تقاضا بیش از توان حزب سیاسی باشد ممکن است این حزب سیاسی به سرنوشت دشواری گرفتار شود که نباید شود. بقای حیات حزب به حمایت مردم وابسته است و حمایت مردم مفت به دست نمی‌آید.

گذشته؛ نسلی که غرور و عزت را به ذلت و تن‌پروری ندادند؛ نسلی که «بر شکم‌ها سنگ بستند تا عرصه را بر ننگ بستند»؛ نسلی که امروز برای بسیاری باید الگو باشد. با گذشت زمان اما این نسل دچار گسست و ورشکستی شد. برخی از این نیروها جهان فانی را وداع گفتند؛ برخی به نیروهای محافظه‌کار تبدیل شدند؛ برخی به حاشیه رانده شدند و برخی نیز دامن‌شان به فساد ثروت آلوده شد و به قول صادق هدایت به «روده‌ی مردار» تبدیل شدند. و از حزب و آرمان‌های حزب چیزی جز نام باقی نماند. و حزب وحدت از یک حزب سیاسی مقتدر و مردمی به حزب چند خانوادگی مقدس تبدیل گردید. و حزب به جای دفاع از مردم و منافع مردم خود به میراثی تبدیل شد که برای تقسیم‌شان برادران برای برادران چاه شغاد می‌کنند. وقتی نیروهای نسل اول بنا به دلایلی از آرمان‌گرایی فاصله می‌گیرند و اسیر خواسته‌های زودگذر محیط پیرامونی خود می‌شوند و حزب مردم به حزب چند خانواده مقدس تنزل پیدا می‌کند، حزب را ابزاری برای تأمین منافع شخصی‌شان در گروگان می‌گیرند، طبیعی است که دیگر نباید انتظار حمایت مردمی از این حزب را در سر بپورانیم.

**سوم) افسردگی سیاسی:**

انتخابات به‌مثابه یک مکانیزم در جابه‌جایی قدرت نقش زیادی دارد، حتی در جابه‌جایی درون‌حزبی. از این جهت، رویکرد احزاب به انتخابات یک شاخص مهم برای شناخت احزاب مردمی و ضد مردمی است. حزب وحدت اسلامی به‌عنوان یک حزب سیاسی دموکراتیک از همان بدو تأسیس خود همواره مدعی احترام به آرا و نظریات مردم بوده است. به همین خاطر، در اساسنامه‌ی این حزب از انتخابات زیاد سخن به میان آمده است و به انتخابات به مثابه یک اصل اساسی توجه جدی شده است. در این خصوص نیز می‌توان عصر مزاری را از عصر پسمازاری از هم تفکیک کرد. شهید مزاری زمانی به رهبری حزب وحدت انتخاب شد که خودش در جلسه حضور نداشت و این انتخاب مبتنی بر گزینش شورای مرکزی بود که تا حدودی فعال و تأثیرگذار بود. گذشته از این، در اوج جنگ‌های داخلی در کابل این حزب اما برای تعیین رهبری حزب انتخابات برگزار کرد که این امر نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است. بعد از مزاری اما حزب شاخه‌ی نظامی خود را تعطیل کرد و شاخه‌ی سیاسی آن نیز جذب سیاست شد. در سیاست نیز رویکرد دموکراتیک را مبنای فعالیت‌های سیاسی خود قرار داد. چنانچه اساسنامه این حزب ساختار تشکیلاتی حزب را به کنگره، رهبری، شورای مرکزی، هیأت اجرایی، هیأت مراقبت و تفتیش، هیأت مشورتی و شوراهای محلی طبقه‌بندی می‌کند که هر کدام از این بخش‌ها خود در یک ساختار منظم و دموکراتیک باید طبقه‌بندی و مدیریت شود. بر اساس ماده ۱۳ اساسنامه حزب، کنگره هر چهار سال باید دایر گردد و تصمیمات لازم را در جهت بهبود فعالیت‌های حزبی از سطح رهبری تا پایین‌ترین سطح گرفته شود اما در عمل هیچ‌گاه ما شاهد عملی شدن هیچ یک از ماده‌های این اساسنامه نبوده‌ایم. وقتی یک حزب خودش به اساسنامه خودش احترام قایل نیست، چگونه ممکن است که مردم به آن اعتماد کنند؟ از این روست که می‌توان ادعا کرد که با پشت‌پا زدن خود حزب به اساسنامه و آیین‌نامه‌اش مردم نیز دیگر به آن حزب بدبین شده و اعتمادش از حزب به حداقل ممکن می‌رسد و به تبع آن مردم حمایت‌شان را

است. هوش، ذکاوت، رشد اجتماعی، انگیزه، دانش و فرزاندگی رهبر از ویژگی‌هایی هست که نقش مستقیم در حمایت و پشتیبانی مردم از حزب و رهبری حزب را دارد. نیک واقف هستیم که حزب وحدت دوران مزاری نه آن چنان ساختارمند بود که مدعی شد یک حزب سیاسی به معنی واقعی کلمه بوده است و نه آن چنان از نیروی انسانی تحصیل کرده و باتجربه برخوردار بوده است که مدعی شد یک حزب کارکشته و حرفه‌ای بوده است و نه از چنان امکانات لازم و کافی برخوردار بوده است که توانسته باشد مشکلات فراروی مردم را حل و فصل کرده باشد. علی‌رغم این همه کاستی‌ها اما از یک امتیاز فوق العاده و مهم برخوردار بود و آن وجود فردی مثل شهید مزاری در رأس حزب بود. مزاری رهبری بود از جنس مردم، مدیر و با درایت و ریسک‌پذیر که از نفوذ کلام بالایی برخوردار بود. به مردم عشق می‌ورزید و بار بار مردم را مخاطب قرار داد و از مردم و منافع مردم سخن گفت و آخرین کلامش هم مردم بود. از این رو، می‌توان گفت که طنین صدای مزاری، طنین صدای مردم بود. مردمی که سال‌ها صدای‌شان در گلوگیر کرده بود. وقتی مزاری گفت: «من هیچ منفعی جز منافع شما مردم ندارم.» این کلام تا عمق جان و روح مردم نفوذ کرد و برای مردم این گونه تلقی شد که در چنین شرایطی تنها مزاری است که می‌تواند صدای مردم باشد. از این رو، تاریخی که با مزاری آغاز می‌شود به نحوی تاریخ صدای مردم نیز هست، پژواک صدای این آیه امید سیل خروشان مردم بود که به این صدا لبیک گفتند. و به تبع آن صدای داوودی شهید مزاری، به حزبی که او و یارانش تأسیس کرده بودند گرویدند، حزبی که در شرایط دشوار به این مردم از هویت گفت، از خواسته‌های سیاسی گفت، از عدالت اجتماعی گفت، از صلح گفت، از امنیت گفت، و در یک کلام، از رهایی گفت و بدین سان بود که در دوره مزاری، حزب وحدت و مردم و مزاری در یک نقطه به هم می‌رسند و آن حمایت مادی و معنوی مردم از این حزب است. بعد از مزاری اما نه رهبری حزب آن جذباتی، درایت و فرزاندگی را داشت و نه مردم آن گونه جذب او شدند که جذب شهید مزاری شدند. رهبری پس از مزاری صادقانه با مردم سخن نگفت. او خودش را سرباز مردم گفت اما با ثروتش که شخصی هم نبود، فرمانروایی کرد. سربازی در بامیان و یکاولنگ و بهسود در رکاب رهبر سینه سپر کرده بود یا از گرسنگی مردند و از جاهایی سرداوردند که با غرور یک سرباز فاتح همخوانی نداشت و لذاست که در اندک‌ترین زمان ممکن پس از مزاری ما شاهد ریزش نیروهای اصلی از بدنه‌ی حزب هستیم. با ریزش این نیروها، مردم نیز حمایت و پشتیبانی‌شان از حزب وحدت کاهش پیدا کرد و نه تنها حمایت‌شان از حزب کاهش پیدا کرد بلکه حزب وحدت به چند شاخه تقسیم شد. تقسیم‌شدن حزب وحدت به شاخه‌های متفاوت خود حکایت تلخی است که ریشه در ضعف و مدیریت رهبری این حزب دارد.

**دوم) افول آرمان‌گرایی:**

حزب وحدت در بدو تولد شاهد ظهور نسلی است که هنوز تازه‌نفس بودند و هنوز انگیزه کافی برای مبارزه داشتند؛ نسلی که تازه از روی خاک برخاسته بودند و تازه به قدرت و توانایی خود در قالب یک مجموعه به نام «حزب» پی برده بودند؛ نسلی که می‌توان آنها را نسل آرمانگرا خواند؛ نسلی فداکار و از خود



# تأمل

## بر افول حزب وحدت اسلامی افغانستان

محمد امینی

مقدمه

حزب وحدت اسلامی، به لحاظ تاریخی و سیاسی در وضعیت مقاومت و فراموشی عدالت به منصف ظهور نشست. جنگ داخلی شالوده زندگی مردم را فلج کرده بود و هر روز یک خبر ناگوار از اختلاف احزاب در هزاره‌جات به گوش می‌رسید. دولت کمونیستی کابل در شب سقوط قرار داشت و آخرین نفس‌ها را می‌کشید. احزاب «هفت‌گانه» ی اهل سنت در کشورهای عربستان، پاکستان و جاهای دیگر در پی تشکیل دولت موقت و نظام جایگزین برای دولت داکتر نجیب بودند و «دولت موقت» مجاهدین را، بدون حضور شیعیان و رسمیت حقوق آنان، در پاکستان تشکیل دادند. در چنین وضعیتی، حزب وحدت اسلامی بر اساس یک ضرورت زمانی و تجمیع همه نیروهای شیعه، در سال ۱۳۶۸ از احزاب بزرگ و کوچک در بامیان تشکیل گردید تا در معادله‌ی سیاست افغانستان و تعیین نظام سیاسی کشور حضور فعال داشته باشد.

در واقع انحصارگرایی و دگم‌اندیشی رهبران سنتی، یکی از عوامل شکست جامعه شیعه و هزاره است که هرکسی و هر جناحی تنها به فکر خود و گروه خویش می‌باشد، نه مصالح کلان. حزب وحدت اصلی اگر در غرب کابل خوش درخشید به این دلیل بود که هیأت رهبری حزب، پشتوانه هزاره‌جات را به‌صورت یک‌دست با خود داشت و در سطح جامعه شیعه-هزاره عمومیت یافته بود. در شرایط حاضر ممکن است برخی سران احزاب در دولت حضور داشته باشند و از اقتدار دولت ناسالم برای حزب و طرفدارانش متاع و مقام تدارک کنند، ولی حقیقت این است که هیچ کدام از شاخه‌های حزب وحدت اصلی در بین مردم عمومیت نداشته، نیازمند بازسازی جدی است.



مؤسسان و شخصیت‌های تأثیرگذار چنان‌که بیان شد، حزب وحدت اسلامی بر اساس یک ضرورت زمانی و حرکت خردمندان در اجلاس تاریخی بامیان در تاریخ ۲۵/۴/۸۸ از احزاب بزرگ و کوچک ذیل تشکیل گردید: ۱. پاسداران جهاد اسلامی؛ ۲. سازمان نصر افغانستان؛ ۳. نهضت اسلامی؛ ۴. نیروی اسلامی؛ ۵. شورای انقلابی اتفاق اسلامی؛ ۶. دعوت اسلامی؛ ۷. جبهه‌ی متحد اسلامی. از میان احزاب «هشت‌گانه» ی شیعیان، پاسداران جهاد اسلامی، سازمان نصر افغانستان و حرکت اسلامی از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بودند. حرکت اسلامی به رهبری آیت‌الله محسنی با اینکه در ابتدا اعلام آمادگی کرد و حتا مصوبه‌ای را برای تشکیل و تقویت حزب وحدت امضا نمود، ولی پس از تشکیل حزب وحدت، به صورت غیرمنتظره مخالفت و نقض پیمان کرد. بدیهی است که سران حرکت اسلامی از این جنبه در دادگاه تاریخ و شیعیان افغانستان مقصر بوده و خواهند بود.

در تشکیل حزب وحدت، افراد و شخصیت‌های زیادی نقش داشتند اما شخصیت‌های تأثیرگذار و محوری حزب وحدت عبارت بودند از: آقایان صادقی نیلسی، عبدالعلی مزاری، محمد اکبری، عرفانی یکاوانگ، امینی اشترلی، آیت‌الله محقق، بهشتی ورس، سجادی لعل، مصطفی کاظمی، زاهدی ناهور، محقق شمال، بلاغی غزنوی، محمدکریم خلیلی، حکیمی غزنوی، سید رحمت‌الله مرتضوی، صادقی شهرستان، واعظی شهرستان، شفق سرپلی، عالمی بلخی، افکاری شهرستان، صادقی پروانی، ناطقی شغابی، فیاض جاغوری، موحدی درخودی، شفق بهسودی، علوی بهسودی و مصطفی اعتمادی. هر یک از این بزرگان در بخش‌هایی از هزاره‌جات نفوذ داشت و متعلق به یک حزب بود. برای مثال، دایکندی فعلی (ارزگان سابق) توسط شهید صادقی، استاد امینی، شهید افکاری، صادقی شهرستان، اعتمادی بیری، موحدی درخودی، ناطقی شغابی و اعتمادی اداره می‌گردید. ولایت بامیان نیز توسط یاران اکبری و شهید مزاری مدیریت می‌شد. سایر ولایت‌های شیعه‌نشین نیز وضعیت مشابه داشت و هر بخشی به‌وسیله یکی از شخصیت‌ها اداره می‌گردید.

بنابراین حزب وحدت از همه احزاب پیش‌گفته و شخصیت‌های مذکور ترکیب یافت و به همین دلیل، متعلق به هیچ گروه و فرد خاص نیست که برخی‌ها به عمد یا به غفلت، «میراث» فلان حزب و یا فلان شخص بدانند، بلکه همه‌ی شخصیت‌های پیش‌گفته، به‌خصوص هیأت رهبری حزب وحدت، در تشکیل و تقویت آن نقش عمده داشت. این حقیقت هنگامی قابل فهم است که بدانیم جامعه شیعه-هزاره در آن روزگار، گرفتار اختلافات داخلی و منازعات گروه‌ها شده بود؛ اختلافاتی که بحرانی عمیق در جامعه ایجاد می‌کرد. مهار این وضعیت، نه تنها از توان یک فرد و یک تنظیم خارج بود، بلکه انسجام همگانی و فداکاری همه رهبران را می‌طلبید. آگاهی و تلاش رهبران جهادی موجب شد که حزب وحدت در مدت کوتاه به یک قدرت مهم در معادلات سیاسی و نظامی کشور تبدیل شود و در سه سال مقاومت غرب کابل در مواجهه با دولت ربانی و حزب اسلامی حرف‌های جدی برای گفتن داشته باشد.

اما از هنگامی که حزب وحدت اسلامی دچار اختلاف و انشعاب گردید، هیچ کدام از دو جناح وحدت (جناح مزاری و بعداً خلیلی) و (جناح اکبری) هرگز اقتدار گذشته را به‌دست نیاورد و در بین مردم عمومیت نیافت. نخستین انشقاق در حزب وحدت در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ اتفاق افتاد که در آن «حزب وحدت اصلی» به دو حزب وحدت مزاری و اکبری تقسیم گردید. جناح اکبری پس از دوران جدید و تشکیل دولت کرزی، به دو شاخه کاظمی (اقتدار ملی افغانستان) و اکبری (حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان) انشعاب پیدا کرد. کمی بعد از آن، جناح مزاری به سه شاخه خلیلی (حزب وحدت اسلامی افغانستان)، شاخه عرفانی (حزب وحدت ملت افغانستان) و شاخه محقق (حزب وحدت مردم افغانستان) انشقاق یافت.

بعد از جلسه مشورتی حزب وحدت خلیلی در تاریخ ۵ و ۶ سرطان ۱۳۹۸ و دعوت نشدن استاد دانش، شائبه انشعاب مجدد حزب وحدت خلیلی به دو شاخه دانش و خلیلی نیز بیشتر شده است. حال پرسش اصلی این است که بر سر حزب وحدت چه آمد؟ چرا حزب وحدت سیر نزولی پیدا کرد و چند پاره شد؟

### عوامل و زمینه‌های افول حزب وحدت

پرسش از افول حزب وحدت اسلامی در حقیقت پرسش از آغاز یک پرونده بزرگ و نقطه عزیمت برای کالبدشکافی حزب وحدت اصلی و شاخه‌های پنج‌گانه آن است که پاسخ تفصیلی و زمان بیشتر می‌طلبید. در این‌جا از باب عدم فرصت، تنها برخی از عوامل و زمینه‌های افول حزب وحدت بیان می‌شود.

یکم) پس از انشعاب حزب وحدت به دو شاخه مزاری (بعداً خلیلی) و اکبری، دیگر وجود حزب وحدت در سطح تصمیم‌گیری‌ها کم‌رنگ شد، آنان به جای این‌که حزب وحدت اصلی را بازسازی

کند و در سطح تصمیم‌سازی‌های کشور نقش فعال ایفا نماید، گرفتار خودزنی و حذف یکدیگر شدند. با سقوط کابل و اغلب ولایت‌ها، به‌خصوص هزاره‌جات به دست گروه طالبان، هر دو شاخه‌ی حزب وحدت جایگاه واقعی خود را از دست داد.

دوم) با سقوط طالبان و روی‌کارآمدن نظام جدید، بحث دموکراسی و تعدد احزاب رونق گرفت و احزاب زیادی از میان اقوام پشتون، تاجیک و هزاره ایجاد گردید. این مسأله سرآغازی شد که برخی سران حزب وحدت، شوق رهبری در سر بپروراندند و در نتیجه شاخه کاظمی از جناح وحدت اکبری جدا شد و شاخه‌های عرفانی و محقق از حزب وحدت خلیلی انشقاق پیدا کرد و هیچ کدام از آن‌ها مشروعیت لازم را که برخاسته از اراده و حمایت مردم است به دست نیاورد و حتا برخی از آن‌ها از محدوده خانواده و ناحیه بیرون نرفت.

سوم) به رغم این‌که در دوران جدید بازار حزب‌سازی گرم بود، ولی ساختار و تشکیلات احزاب، نه تنها پیشرفت نداشت، بلکه بسته و محصورتر نیز گردید. برای مثال شاخه‌های پنج‌گانه‌ی

حزب وحدت اصلی در طول عمر خویش یا انتخابات هیأت رهبری نداشتند و یا کم‌ترین انتخابات را برگزار کردند که در آن رهبران سنتی حزب به پاس‌خگویی و چالش جدی کشیده شده باشند. مسلماً وقتی سطح تصمیم‌سازی‌ها محدود و کوچک شود، مطالبات و خواست‌ها نیز بر محور منافع شخصی و گروهی می‌چرخد. همین مشکل موجب شده است که امروزه احزاب موجود، از سطح یک گروه سیاسی تنزل یافته، به سطح منافع فردی و خانوادگی کشیده شود. نمونه‌های آشکار آن را مردم و افکار عمومی در انتخابات پارلمان ۱۳۹۷ دیدند که چگونه از یک خانواده رهبر و نزدیکان سران احزاب چند نفر برای وکیل شدن رقابت می‌کردند. بدیهی است که در چنین وضعیتی حزب سیاسی، فلسفه وجودی خویش را از دست داده، منافع جمعی فدای منافع فردی می‌شود.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت احزاب افغانستان به‌طور عام و احزاب شیعی به‌صورت خاص شخص‌محور است، نه ساختارمحور، این معضل سبب گردیده است که از عقلانیت



# کیمیاے وحدت



[په] حبیب الله فهیمی



مربوط به این گفتمان، و بسیاری عوامل دیگر، متاسفانه استاد اکبری فریب خورد و در نتیجه هم شخصیت خود وی ضربه‌ی جبران ناپذیر متحمل شد و هم در اثر این انشعاب کمر مقاومت عدالتخواهانه مردم هزاره شکست و رهبر شجاع آن از صحنه حذف گردید.

همه به یاد داریم پس از حادثه تفرقه و جدایی، استخفاف، تحقیر و فروداشتِ استاد اکبری این شخصیت دوم در سیاست هزارگی در آن زمان، به وسیله سید کاظمی و سیدعالمی بلخی تا جایی ادامه یافت که جایگاه و موقعیت استاد اکبری در سیاست هزارگی از بنیاد وارونه شد
طوری که پس از این ماجراها استاد اکبری هرگز نتوانست به موقعیت قبل از انشعاب نزدیک گردد و عناصر فرصت طلب و رند دیگر با سوی استفاده از پایگاه اجتماعی وی و حزبی که به نام ایشان منشعب شده بود قارچ‌گونه یکی پس از دیگری به رشد و رویش و بالندگی رسیدند و یک شب ره صد ساله پیمودند و به آسانی وزارت و کالت را از آن خود کردند و برخی حتی هوای رهبری هم در سر می‌پختند. گرچه اشتباه و لغزش مردان بزرگ به تناسب جایگاه و پایگاه اجتماعی شان می‌تواند بزرگ و خسارت‌بار، باشد ولی از نگاه مردمان منصف هیچگاه کسی که فریب خورد و لغزید با آن کسانی که آگاهانه خیانت کردند یکسان نیست. به‌خصوص کسانی که مقاومت عدالتخواهانه فقیرترین مردم را«محاربه» خواند، و پس از بیست سال باز به همان حقد و حقارت و کینه‌ورزی اصرار تمام دارند.

**ماجرا تا امروز و هنوز ادامه دارد**

اگر نیک بنگریم این تقابل و تضاد همین اکنون در قالب دیگر و به آیین و آهنگ دیگر ادامه دارد. در شرایط جدید «گفتمان تزیور» به سنگر فرهنگ کوچ کشی کرده با نوشتن خاطرات، با روایت وارونه از حوادث و شخصیت‌های هویت بخش هزاره، نقاط قوّت این مردم را نشانه گرفته است. اگر باورتان نمی‌شود به کتاب «قصه‌های زندگی» خاطرات سید رحمت الله مرتضوی یکی از شخصیت‌های مربوط به «گفتمان تزیور» بنگرید که چگونه شخصیت‌های فکری و مفاخر مردم هزاره، کسانی که اصلا به هیچ حزب و گروه وابسته نبوده، تنها و تنها « به جرم هزاره بودن» تحقیر و توهین می‌گردد؛ افرادی چون مرحوم استاد مدرس افغانی و شخصیت دانشمند و متفکر مرحوم آیت الله شیخ عیسی محقق خراسانی. این سید سلیم النفس (!؟) گستاخی را به جایی رسانده که مرجع دینی و بزرگوار حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی نیز از نیش قلم وی مصون نمانده است ( امری که مرتضوی روزی باید پاسخگوی آن باشد). خلاصه در کتابچه خاطرات وی یک هزاره خوب و نیز یک سید بد یافت نمی‌شود. زهی بیطرفی و انصاف!؟ (تفصیل مطلب: ر.ک. مرتضوی، بی‌تا، ۲۸۰-۲۸۲).

یسا نگاهی دو باره به کارکرد و رفتار یکی دیگر از نمادها و نمایندگان «گفتمان تزیور» نشان می‌دهد که چگونه پیروان این گفتمان برای فروپاشی و اضمحلال هم‌گرایی در جامعه هزاره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. از همان دوران تشکیل حزب وحدت که مردم خسته از جنگ داخلی و بیزار از تفرقه و نفاق، رهایی از آن وضعیت دوزخی را در وحدت و هم‌گرایی می‌دیدند، نهایت کوشش آنان بر این بود که این روزنه‌ای امید بسته گردد و خواست وحدت طلبی به جایی نرسد.جناب سید محمدعلی جاوید در کتاب خاطراتش اعتراف کرده که برای فروپاشی حزب وحدت سنگ تمام گذاشته است: « در آن فضای حساس، موضع‌گیری من علیه حزب وحدت و شخصیت شاخص آن؛ آقای مزاری مثل بازی با آتش بود. ولی من به آن بازی خطرناک دست

**اشاره**

حزب وحدت به عنوان تجربه سیاسی موفق در دوران خودش، نشان بلوغ فکری-سیاسی جامعه هزاره و یک مقطع درخشان از زمان شناسی و دور اندیشی در خاطره جمعی مردم ما است. این حزب در دوران بسیار کوتاه از برکت اتحاد و هم‌گرایی توانست به موفقیت‌های چشم‌گیر دست‌یابد و مردم هزاره را به یکی از بازیگران اصلی در معادلات سیاسی افغانستان، مطرح سازد. حزب وحدت در عمل اعجاز هم‌گرایی را نشان داد و ثابت کرد که با « کیمیای وحدت» می‌توان میناگری‌ها کرد و با هم‌گامی و هم‌دلی‌می‌توان به راحتی از « هفت خان » حادثه به سلامت گذشت. متاسفانه دوران این درخشش کوتاه و دولت این هم‌گرایی مستعجل بود. بسیار زود خزان تفرقه فرا رسید و سموم نفاق از هر سو وزیدن گرفت و بوی گل و رنگ یاسمن‌ها به یغما رفت. با فروپاشی این حزب مردم دچار واگرایی عمیق گردید و قدرت تاثیر گذاری آن به شدت کاهش یافت. پس از فروپاشی حزب یک پارچه وحدت سرنوشت مردم هزاره در حلقه‌های محدود و بیشتر معطوف به منافع شخصی در معرض سوداگری سیاسی قرار گرفت و هر رندی به اندازه توان خویش از این خوان یغما، بهره برداشت. این نوشته بر آن است که با نگاه « گفتمانی» به جریان‌ها و احزاب برخاسته از جامعه هزاره به برخی عوامل شکست و فروپاشی اشاره کند. تحلیل شکست های پسین و تبیین یانستگی سیاسی احزاب پدید آمده از تنه این درخت جوان و پر شاخ و برگ، باشد برای وقت دیگر و فرصت دیگر. در این مجال کوتاه در باب «گفتمان‌ها»ی حاکم بر جریان‌های برخاسته از بستر جامعه هزاره، به اجمال نکاتی گفته می‌شود به تعبیر خواجه شیرین سخن شیراز «من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانسته، تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی» این باز گشت به گذشته و حضور بر مزار روزهای از دست رفته نه از سر بیی دردی و به انگیزه زنده ساختن عصبیت‌ها بلکه به امید آفق گشایی و خلق چشم اندازی است که از آن منظر چه بسا بتوان «راهی به رهایی» از بن بست حقارت آمیز کنونی، نشان داد « آن‌کس است اهل بشارت که اشارت داند».

**تقابل گفتمان تزیور و گفتمان تغییر در جامعه هزاره**

حقیقت این است که تحولات دامن‌گیر سال‌های جهاد و انقلاب هر چند از نظر زمانی گذشته به حساب می آید ولی از نظر پی‌آمد و تبعات همچنان مشکل و مسئله امروز ما است. از ایسن گذشته های نه چندان دور هر چند گذشته‌ایم ولی آن را پشت سر نگذاشته‌ایم، ناخود آگاه و نا خواسته این گذشته در امروز ما جریان دارد و به زندگی خود ادامه می‌دهد. همانطوری که چگونگی رفتار امروز ما سرنوشت فردا را رقم خواهد زد. برای بیان دیدگاه خود و ارائه چهار چوب تحلیلی ناگزیم به طور مختصر به جریانات گذشته اشارات کوتاه بکنم. به گمانم این چهارچوب تحلیلی برای شناخت دوستان مردم هزاره از دوست نمایان می‌تواند بسیار سودمند باشد. مطابق مطالعات اندک از تاریخ معاصر و آشنایی اجمالی با جریانات سیاسی شکل گرفته در بستر جامعه هزاره هشت یا نه حزب سیاسی هزارگی را به لحاظ گفتمانی و اصول اندیشه و نگاه شان به مردم هزاره می‌توان ذیل « گفتمان تغییر» و « گفتمان تزیور»صورت‌بندی کرد. از این احزاب برخی جریان ساز بوده است و برخی دیگر تاثیر چندانی در تحولات جامعه هزاره نداشته که باید آن‌ها در این تحلیل کنار گذاشت یا با توجه به گرایش و نزدیکی شان به احزاب مهم دیگر در ذیل آن‌ها به حساب آورد. بطور مثال حزب جبهه متحد بیشتر به یک حزب خانوادگی شباهت داشته است یا حزب نهضت محدود به یک اقلیم خاص بوده که علی‌الظاهر تا تشکیل حزب وحدت نتوانست از قلمرو ولسوالی جاغوری یا فراتر بگذارد.

حزب اسلامی حکمتیار هر چند در آغاز نفوذ فزاینده و پرشتاب در درون جامعه هزاره داشت ولی یا به عرصه آمدن احزاب شیعی به‌خصوص به وسیله جریان موسوم به خط امامی‌ها ( نصر و پاسداران جهاد) سرکوب و به حاشیه رانده شد. مطابق تحلیل و برداشت من چهار حزب در درون جامعه هزاره منشا تحولات خوب و خراب بوده است که عبارت اند: از سازمان نصر به رهبری شهید مزاری و یاراننش و حزب پاسداران جهاد به رهبری استاد محمد اکبری و یارانش ( در راس همه شهید صادقی نیلی، مرحوم استاد علیجان زاهدی و استاد حیات الله بلاغی غزنوی و …) حزب حرکت اسلامی به رهبری آیت الله محمد آصف محسنی و شورای اتفاق به رهبری آیت الله سیدعلی بهشتی. اگر به رفتار و عمل‌کرد این احزاب با نگاه منتقدانه و البته منصفانه نگاه شود از این میان، دو حزب حرکت اسلامی و شورای اتفاق، نماد و نماینده « گفتمان تزیور» است و به مردم هزاره نگاه ابزاری داشته و هزاره را نردبان رسیدن به قدرت می‌خواسته است. از دید سران این دو حزب مردم هزاره وسیله بود، خود این مردم موضوعیت نداشت بلکه همواره کوشش‌شان بر آن بود تا حد ممکن با لطایف الحیل و با استفاده از ابزار مذهب مشترک بایستی از این مردم سواری گرفت. طوری‌که از رهبران این دو جریان هیچگونه خواست و مطالبات هزارگی و شکایت از ظلم و تبعیض بر مردم هزاره، در جایی ثبت نگردیده است و بلکه بدتر از همه از نگاه رهبران این گفتمان نام بردن از هزاره و تصریح به این واژه، مساوی با انحراف و چیزی در حد بدعت و کفر بوده است. این استراتژی از آغاز بود و از نگاه تیز بین پوشیده نیست که تا هنوز هم این نگاه ادامه دارد. در ادامه شواهدی برمدعایم ارائه خواهیم کرد.

دو حزب دیگر یعنی سازمان نصر و پاسداران جهاد، نماد و



# آگاهانه تاریخ

## حزب وحدت اسلامی افغانستان به مثابه



پروفیسر عباس اسدیان



هگل (فیلسوف آلمانی) که لوسین هر او را «مردک زشت اهل سوآب، با کار منظم و سخت‌کوش، مرد عقلانیت محض، بی‌زندگی بیرونی، مردی با تخیل درونی نیرومند، بی‌جذب و بی‌خوشاوندی، بورژوازی با فضایل ناچیز و ملال‌انگیز، و فراتر از هر چیز، کارگزار دوست‌نظم و قدرت، واقع‌بین و با ادب» توصیف نموده است باورمند بر این امر بود که تاریخ عبارت از تحقق «آزادی» و «منطق» است. ایده‌ی کلی، یا همان «مطلق»، که هگل در سراسر مسیر فکری‌اش از آن حرف می‌زند، بیان‌گر استیلا و سیطره ایده (ذهن) بر تاریخ و زندگی است. او این مسیر را در کتاب مهم و تأثیرگذار «پدیدارشناسی روح» تحلیل نموده است - برعلاوه‌ی این که دو کتاب دیگرش (دایرة‌المعارف فلسفی و دانش منطق)، از راه‌های جداگانه، نیز همین امر را به تحلیل گرفته است. هگل، تاریخ و یا به تحقیق پیوستن ایده را پدیدارشناسی نموده و از این‌رو هر تحلیل تاریخی و یا حرف زدن در مورد تاریخ کم‌وبیش ما را به هگل نزدیک می‌کند و نسبتی میان ما برقرار می‌سازد. اما چون مسئله هگل تاریخ است لزوماً شناخت انسان در کانون پروژه فکری‌اش قرار می‌گیرد، بنا بر این واضح است که اگر حرفی از شناخت انسان در فلسفه هگل به میان آید مراد همان شناخت فلسفی است نه روان‌شناسانه و علمی - بیولوژیکی. رامین جهانگلو در رساله «تأملات هگلی» نوشته است «پدیدارشناسی هگل یک انسان‌شناسی فلسفی است. غایت نظام علم، فهم انسان به مثابه واقعیت عقلانی در تاریخ است. برای فهم جوهر کلی انسان، هگل می‌کوشد تا تمامی مراحل تاریخی و منزل‌گاه‌های پدیدارشناختی را که در آن انسان به خود شکل انسانی می‌بخشد به ما نشان دهد» (همان، صص ۳۷-۶).

به همین منوال، این‌جا می‌شود از تعریف ارسطویی انسان نیز یادآوری نمود: حیوان سیاسی. انسان با سیاست کردن امورات جمعی را به پیش می‌برد. در یک تعریف عام‌فهم و عام‌شمول سیاست را می‌شود به معنای فن مدیریت قدرت در نظر گرفت. اما این برداشت صرفاً برداشت سطحی است و چنین برداشت سطحی از سیاست مدام باعث بدبختی شده است، همان‌طور که جامعه ما امروز گرفتارش می‌باشد. زیرا این‌جا دیگر سیاست صرفاً با برجسته‌کردن وجه قدرت و سودجویی خودش را معنا نموده است و از آن وجه اصیل‌اش (یعنی اندیشیدن به خیر عموم و حرکت دادن زندگی جمعی به سمت سعادت و خوش‌بختی) دور شده است. سیاست‌مداران ما بسیار کم به وضعیت «مردم» می‌اندیشند و در عوض مدام در فکر سرکوب رقبای سیاسی، تثبیت قدرت، سودجویی و حتا لذت‌پرستی می‌باشند. سیاست برای جامعه و سیاست‌مداران ما وارونه معنا می‌شود و این به معنای فقدان آگاهی در جامعه می‌باشد. با اندک رواداری می‌توان ادعا کرد که سیاست هم در نظام هگلی گونه‌ای از ایده-آگاهی است؛ نوعیت سیاست، کارایی و عدم کارایی آن، و هم چنین برخوردار و عدم برخوردار از منطق، بیان‌گر کیفیت آگاهی جمعی و تاریخی (عقل کلی) همان جامعه است.

همان‌طور که هگل می‌گوید ذهن در مسیر تاریخ به واقعیت تبدیل می‌شود، از این روزنه می‌شود ظهور و تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» در کشور را نیز گونه‌ای از تحقق ذهن در مسیر تاریخ این سرزمین دانست. آگاهی - که یک پدیده‌ی انتزاعی به نظر می‌رسد - در مسیر تاریخ به شکل واقعیت بیرونی خودش را در مسیر تاریخ و در متن جامعه بروز می‌دهد. از این‌رو، فرم و قالب ذهن-فکر چیزی نیست جز جامعه، قانون، و دولت. از این‌جا می‌شود به مهم‌ترین نکات دست یافت. چرا که می‌توان فهم کرد که نوعیت سیاست‌ورزی، چگونگی در رأس قدرت قرار گرفتن افراد، نسبت مردم ما با قدرت، نسبت دولت با مردم همه و همه نمایندگی از آگاهی جمعی همان جامعه و مردم دارد. آگاهی جمعی مردم ما به واسطه همین فورمول هگلی قابل تبیین است. زیرا احزاب سیاسی و سیاست‌مداران ما همگی نمایندگی از روح جمعی یا آگاهی عمومی می‌کند و بیان می‌دارند که ما تا چه حد به آگاهی رسیده‌ایم و تا چه حد از آگاهی فاصله داریم.

ظهور و تشکیل حزب وحدت... در زمانه‌ی خود، و به همین ترتیب بررسی وضعیت آن در زمان حاضر نشانه‌های مشخص از آگاهی جمعی ما است. قضاوت کردن در مورد میزان آگاهی را با توجه به فرم‌های اجتماعی و سیاسی کارهای جمعی می‌توان مشخص نمود. به همین منوال، شخصیت‌های سیاسی-تاریخی نیز شاخص خوب برای قضاوت کردن در مورد آگاهی جمعی یک جامعه می‌باشد. چون این جامعه و مردم می‌باشد که تعیین

**با نگاه هگلی به مسائل روز می‌شود از «خواب» و «بیداری»ی خرد و آگاهی در جامعه نیز حرف زد. در جامعه‌ی که آگاهی جمعی از تحرک و پویایی لازم برخوردار باشد اعمال جمعی یا بدون عیب و نقص صورت می‌گیرد و یا هم میزان کاستی‌ها به حداقل خود می‌رسد اما بر عکس، در جوامعی که آگاهی جمعی در آن ناقص باشد و رشد نکرده باشد اعمال جمعی نیز به هیچ‌وجه به شکل درست انجام نمی‌شود و در نهایت جامعه به همان سمتی هدایت می‌شود که در کارکرد درست سیستم اختلالات به وجود آمده و همه‌چیز از جای‌گاه اصلی‌شان برکنده می‌شوند. در مورد دوم لوگوس از جامعه رخت برپسته و خائوس بر آن حکم‌روایی می‌کند.**

قطع‌نامه چنین است: «تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و اصل ولایت فقیه» (فصل‌نامه اندیشه معاصر، شماره چهاردهم، ص ۴۲). البته این یک نمونه‌ی کوچک از ایده‌های بنیادگرایانه در اساس‌نامه‌ی حزب وحدت اسلامی است؛ موارد فراوان از این نمونه‌ها را می‌توان در جلسات مقدماتی شکل‌گیری «وحدت» به وفور دید. اگرچند دین هم مرحله‌ی از آگاهی تاریخی را شکل می‌دهد ولی به هیچ‌وجه نمی‌تواند همه‌چیز را تبیین کند، زیرا از ملزومات جهان مدرن است که یا باید از تطبیق ایده‌های دینی در حوزه عمومی به طور کامل صرف نظر کرد و یا این‌که ایده‌های دینی را در تعامل با پیش‌رفت‌های علمی و ایده‌های مدرن حیات اجتماعی وارد زندگی نمود. در غیر این صورت نتیجه وحشتناک است: جنگ و تباہی. طالب و داعش نمونه‌های برجسته در این زمینه اند. ممکن است برداشت‌های متفاوت در این مورد صورت بگیرد/ وجود داشته باشد اما هدف نگارنده چیزی جز در بند قرار داشتن ایده و نرسیدن آن به «آزادی» نیست. بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که تکفیرها و قتل‌های زیادی در دوران جنگ‌های داخلی صورت گرفته است که همه‌اش به دین و ایده‌ی «جهاد» بر می‌گردد. آقای محسنی، بهشتی و کسانی از این قماش در این زمینه چیره دست‌تر از همه بوده اند. این‌ها همه نشان از معیوب بودن خرد تاریخی دارد، خردی که نمی‌داند دنیا به لحاظ زمانی-تاریخی مدت‌ها است از مرحله دینی گذر کرده است. اما این تنها محسنی و بهشتی نیست که مقصر اند، مقصر اصلی مردم و جمع اند که اجازه می‌دهند چنین اشخاصی با چنان احکام فرصت زندگی کردن را ازشان می‌گیرند. بد نیست این‌جا یاد از فردوسی کنیم: «به یزدان که گر ما خرد داشتیم/ کجا این چنین روز بد داشتیم». در هر صورت، «حزب وحدت اسلامی افغانستان» نشان‌گر هویت تاریخی یک جمع می‌باشد، هویت تاریخی و البته در کنار آن نشان‌دهنده‌ی آگاهی جمعی. این متن صرفاً تلاش اندکی بود برای نشان دادن همین امر.

در نبود لوگوس و منطق بی‌نظمی و رخوت تمام سطوح زندگی را در بر گرفته و حاصل آن یک‌سره ویرانی و تباہی می‌باشد. در چنین وضعیت از هیچ امر سازنده خبری نیست؛ توسعه نیست، امنیت نیست، اقتصاد نیست، آزادی نیست و نان هم نیست. بی‌منطقی و «خواب خرد» اما به صورت دیالکتیکی زمینه را برای لوگوس و تحقق ایده مهیا می‌سازد. بر همین اساس است که می‌شود گفت حزب وحدت اسلامی تاسیس شد تا لوگوس را جای‌گزین خائوس کند - اگرچند در کارکردها و ادامه‌ی این روند می‌شود تحلیل‌های دیگر داشت. ایده‌ی تشکیل حزب وحدت اسلامی، جهت بهبود اوضاع جمعی در تمام سطوح، زمانی به میان می‌آید که بی‌نظمی و تباہی به تمام معنا در جامعه حاکم است؛ شکل‌گیری حزب وحدت از یک ضرورت تاریخی خیر می‌دهد. نفس تشکیل حزب وحدت نشان از آگاهی اصیل و جمعی جامعه دارد؛ این‌که در یک مقطع خاص از تاریخ و در زمانی که همه در یک سردرگمی مضاعف به سر می‌برند آگاهی جمعی می‌آید خودش را در قالب ایده‌ی شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی به نمایش می‌گذارد نشان‌گر بیداری خرد است؛ خرد بیدار و صدا البته اما مریض. مریضی این خرد را می‌شود به مریض بودن خرد جمعی ربط داد زیرا در تشکیلات حزب وحدت از هر جناح نماینده وجود داشته است ولی تجمیع ایده‌ها از مثله نشدن آن ناتوان و درمانده مانده است. مضاف بر این، نیم‌نگاهی به اساس‌نامه حزب وحدت اسلامی و بررسی ایده‌های که در جلسات مقدماتی جهت تشکیل این حزب مطرح شده‌اند همه نشان از معیوب بودن آگاهی جمعی دارد. مشخص‌ترین موردی که معیوب بودن این خرد جمعی را بیان می‌کند همانا در تحت تسلط قرار داشتن خرده‌های جزئی - که خرد جمعی را شکل می‌دهند - تحت خرد دینی می‌باشد. اولین مورد قطع‌نامه «میثاق وحدت» - که اساس‌نامه حزب وحدت اسلامی در زمان تشکیل آن در بامیان را شکل می‌دهد - نشان دهنده ناکافی بودن خرد جمعی در جهت پی‌گیری امورات جمعی در جهان مدرن است. اولین ماده‌ی این

می‌کنند چه کسی در تاریخ‌شان جاودان باشند و چه کسی بر آن‌ها حکم‌روایی کند؛ هیچ فردی بدون جامعه و مردم نه تاریخی شده می‌تواند و نه در رأس کارهای سیاسی قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه هگل وقتی در این مورد حرف می‌زند ناپلئون را به عنوان مهم‌ترین شخصیت تاریخی اروپا در نظر گرفته و تجلی ایده‌ی مطلق را در وجود و کارهای او می‌بیند. ما هم می‌توانیم با نگاهی اجمالی به تاریخ گذشته و وضعیت کنونی‌مان در بایم که چه کسانی شخصیت‌های تاریخی ما بوده و چه کسانی بر ما حکومت می‌کنند. توانایی و عدم توانایی ما در انتخاب زقیم و شکل‌دهی تاریخ به معنای داشتن نسبت - چه درست و چه نادرست - با آگاهی و ایده می‌باشد. همین فورمول را می‌شود در مورد احزاب و غیره نهادهای سیاسی و جمعی نیز به کار برد. به گونه صریح‌تر می‌شود این‌طور ادعا کرد که وجود نهادها و احزاب به معنای تجلی عقل جمعی می‌باشد، و از این میان مشخصاً از حزب وحدت... می‌توان به عنوان تجلی عقل جمعی مردم هزاره نام برد. کارایی/عدم کارایی، برخوردار و از خرد/عدم برخوردار از خرد، داشتن توانایی حرکت جمع به سمت آزادی، سعادت، عقلانیت و نداشتن توانایی در این‌کارها همه‌گی نمایندگی از میزان خرد عمومی مردم هزاره دارد، زیرا مردم هزاره باعث شکل‌گیری این حزب شده است و نه ملیت دیگر. از سمت دیگر، با نگاه هگلی به مسائل روز می‌شود از «خواب» و «بیداری»ی خرد و آگاهی در جامعه نیز حرف زد. در جامعه‌ی که آگاهی جمعی از تحرک و پویایی لازم برخوردار باشد اعمال جمعی یا بدون عیب و نقص صورت می‌گیرد و یا هم میزان کاستی‌ها به حداقل خود می‌رسد اما بر عکس، در جوامعی که آگاهی جمعی در آن ناقص باشد و رشد نکرده باشد اعمال جمعی نیز به هیچ‌وجه به شکل درست انجام نمی‌شود و در نهایت جامعه به همان سمتی هدایت می‌شود که در کارکرد درست سیستم اختلالات به وجود آمده و همه‌چیز از جای‌گاه اصلی‌شان برکنده می‌شوند. در مورد دوم لوگوس از جامعه رخت برپسته و خائوس بر آن حکم‌روایی می‌کند.





صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه  
 مدیر مسئول: حسن رضا خاوری، ۰۷۷۴۱۵۴۴۷۴  
 معاون مدیر مسئول: عباس اسدیان \* سردبیر: علی جوادی \* مدیر اجرایی: محمدوائق حسینی  
 هیئت تحریریه: محمد سرور جوادی، عبدالرحیم اخلاقی، علی جوادی، انور رحیمی، جواد فلسفی،  
 محمد علم عرفانی، صغرا عطایی و هادی باهنر  
 ویراستار: آرزو رضایی \* صفحه‌آرا: نسیم وکیلانی  
 دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روپروی مسجد رسالت  
 مراکز توزیع: بامیان، کابل، بلخ، هرات، پروان، غزنی، غور و دایکندي  
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه \* قیمت: ۲۰ افغانی



”  
 یوسف عارفی  
 تشکیل حزب وحدت در آن شرایط حساس و  
 مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل اوج شکوفایی و  
 توفیق گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه در جامعه هزاره  
 بود. شناخته شدن هزاره در سطح دنیا به عنوان یکی از  
 چهار بازی‌گر قدرتمند سیاست و قدرت در افغانستان و  
 تسلیم شدن جریان انحصار و گفتمان هژمونیک در برابر  
 قدرت و توان جامعه هزاره و گردن نهادن به مطالبات  
 حق طلبانه این جامعه از دست‌آوردهای بی‌بدیل این  
 دوره و توفیق شاخص و بزرگ این گفتمان است.  
 البته، این تمام آن چیزی نبود که پس از شکل‌گیری  
 حزب وحدت رخ داد، دهه هفتاد با تمام ویژگی‌ها و  
 پیچیدگی‌ها و دستاوردهای خویش حامل رویدادها و  
 تحولاتی شگفت‌انگیزی دیگر نیز بود که آن را در اذهان  
 مردم ما و حافظه تاریخی جامعه هزاره ماندگار و ابدی  
 ساخت. چیزی که مردم تصور نمی‌کردند اما از عاملان  
 گفتمان محافظه‌کار در این زمان دیدند، قرار گرفتن این  
 جریان در کنار فاشیسم و انحصار و توجیه ظلم و بیداد  
 آنان بود. توجیه فقهی ظلم، انحصار و استبداد و تنزیه  
 قاتل و فاشیسم و محاکمه قربانی و مظلوم، کاری بود  
 که مردم ما از این جریان مشاهده کردند.“

